

ریزش قطرات انقلاب

پاسخ در فزون سرمایه داری و یا کمونیسیم نهفته نیست. بلکه میتواند از درون خودمان سرچشمه گیرد.

آرونداتی روی



عکس از تریبهوان تیواری

فعالیت در ابتذال: سینگ خطاب به ملت سخن میگوید

قانون بزهکار بیچاره ای را که غاز را از عموم میدزدد به زنجیر میبندد اما بزهکار بزرگتر که عموم را از غاز میدزدد رها نگاه میدارد.

ناشناس، انگلستان، ۱۸۲۱

در آغاز ۲ ژوئیه ۲۰۱۰ در جنگلهای دوردست عادل آباد پلیس ایالتی آندھرا پرادش گلوله ای در سینه مردی به نام چمکوری راجکومار، که میان رفقاییش به رفیق آزاد معروف بود شلیک کرد. آزاد یک عضو دفتر سیاسی حزب ممنوع کمونیست هندوستان (مانونیست) بود که از قول حزب به وی نقش مأمور اصلی مذاکرات برای مذاکرات صلح با دولت هند داده بودند. چرا پلیس از فاصله نزدیک که آن آثار سوختگی روشن را بر بدنش باقی گذاشت به وی شلیک کردند وقتی که میتوانستند ردّ شان را مخفی نگاه دارند؟ آیا آن یک پیام بود و یا اشتباه شان؟

فرد دیگری که آن روز صبح کشتند، همچاندرای پاندی یک روزنامه نگار جوان بود که هنگام توقیف شدن آزاد همراه او بود. او را برای چه کشتند؟ برای آن که تضمین کنند که هیچ شاهدهی زنده نمی ماند تا روایت خودشان را ارائه دهند و یا فقط هوس شان بود؟

در مراحل مقدّماتی مذاکرات برای صلح در حین یک جنگ آنگاه که یک سو مأمور طرف مقابل را میکشد منطقی ست فکر کنیم که آن طرف قاتل تمایلی به صلح کردن ندارد. خیلی روشن می نماید که آزاد را کشتند چون فردی تصمیم گرفت که اگر زنده نگرش دارند برایش گران تمام خواهد شد. آن تصمیم گیری ممکن است که نتیجه قضاوتی نادرست باشد. نه فقط به خاطر آنکه او که بود؛ علت اوضاع سیاسی هندوستان امروز بود.

روز بعدی که با رفقا خداحافظی کردم و از جنگل دانداکارانیا خارج شدم حس میکردم که به ترسیم کسل کننده نقشه ای آشنا به سوی خیابان جانتار ماتنار، که خیابان پارلمان در دهلی نو است مشغول هستم. جانتار ماتنار یک رصد خانه قدیمی ست که مهارجه ساوای جای سینگ دوام اهل جاییپور در سال ۱۷۱۰ احداث کرده بود. آن روزها این ساختمان نقش اعجاز علم را با گفتن زمان، پیش بینی هوایی و مطالعات راجع به سیاره های دیگر ایفا میکرد. اما امروزه آنجا زیاد جاذبه توریستی ندارد و جفت و بست آن را به مثابه نمایشگاه کوچک دموکراسی دهلی نمایش میدهند.

چند سال است که به استثنای کار احزاب سیاسی و یا سازمان های مذهبی اعتراضات را در دهلی ممنوع کرده اند. کلوپ قایق در راجیت که در قدیم در آن برنامه های بزرگ و تاریخی که روزها ادامه می یافت اکنون در رابطه با فعالیت سیاسی محدودیت یافته و تنها برای پیک نیک، فروش بادکنک و قایق رانی مجاز حساب میشود. محل دروازه هندوستان اعمال روشن کردن شمع و اعتراضات بوتیک برای طبقه متوسط مثل مورد عدالت برای جسیکا آن خانم مدل که به در یک بار مشروب فروشی دهلی وسیله یک آدمکش مربوط به جریانات سیاسی را اجازه میدهند اما چیز دیگر را نه. ماده ۱۴۴ قانون قرن نوزدهم میلادی که جمع شدن بیش از پنج نفر مردم را در یک جای عمومی به خاطر "اهداف غیر قانونی اجتماعی" ممنوع می سازد در نقاط مختلف شهر نسب گذشته است. قانون به وسیله بریتانیا در سال ۱۸۶۱ برای جلوگیری از اغتشاش دوباره به آن شکلی که در سال ۱۸۵۷ روی داده بود مورد اجرا قرار گرفته بود. قرار بود که نقش یک اقدام در رابطه با امری فوق العاده را بازی کند اما در حال حاضر به حکم مستحکم در بسیاری از نقاط هند تبدیل شده. شاید برای قدردانی از قوانینی چون این بود که طی پذیرفتن دکترای افتخاری از آکسفورد آنچنان از میراثی که بریتانیا بر جا گذاشته بود فرمود: "سیستم قضاوت ما، قوانین حقوقی مان، بوروکراسی مان و پلیس مان همه انستیتو های بزرگی هستند که همه مشتق شده از حکومت هندی بریتانیا بوده که به کشورمان به خوبی خدمت میکند."

جانتار ماتنار تنها گوشه ای در دهلی ست که ماده ۱۴۴ بدان صدق نمیکند. مردم بیزار و رنجیده به خاطر بی توجهی دستگاه سیاسی و رساناها از تمام نقاط کشور در آنجا جمع میگرددند تا با همه نومییدی شان در انتظار رسیدگی باشند. برخی مسافرت های طولانی از طریق ترن می کنند برخی مثل قربانیان نشت گاز بوپال برای هفته ها پیاده راه آمده اند تا به دهلی برسند. با این که برای یافتن بهترین جا بر روی پیاده روی سوزان (و یا منجمد) به جان هم می افتادند، اما تا همین اخیراً معترضین مجاز بودند که هر قدر می خواستند حالا چه هفته ها بود، چه ماه ها و بلکه سالها در جانتار ماتنار کمپ داشته باشند. تحت زل، زل نگاه کردن های شریر پلیس ها و اداره مخصوص آنها پرچم ها و شامیان های شان را مستقر میساختند. از همینجا ست که آنها ایمان شان را به دموکراسی از مسیر ارائه دادن یادداشت های شان، اعلان کردن برنامه اعتراضات شان و اعتصاب غذای بی پایان شان را اعلان میکنند. از اینجا آنها تلاش کرده (و هرگز موفق نشده اند تا) به سوی پارلمان راه پیمائی کنند. به اینجا امید دارند.

اخیراً منتهی زمانبندی دموکراسی تغییر کرده. الان مطلقاً بر اساس ساعت رسمی از نه صبح تا پنج بعد از ظهر بوده و از اضافه کار خبری نیست. کسی اینجا نمیخواهد. مهم نیست که مردم از کدام نقاط دور به اینجا آمده اند، مهم نیست که در شهر پناهگاه موجود نباشد، اگر آنها تا ساعت ۶ محل را ترک نکنند آنها با زور و اگر نیروی پلیس لازم باشد با باتون و توپ آب فشار دار در صورت بهم خوردن اوضاع متفرق خواهند شد. این زمانبندی اخیر البته ظاهراً برای برگزاری سلیس بازی های کامون ولت ۲۰۱۰ به میزبانی دهلی نو مستقر گشته اما هیچ کس فکر نمیکند که زمان بندی قدیم به این زودی دوباره مستقر گردد. شاید اصلاً همینطور جور در آید که آخرین باز مانده های دموکراسی مان را باید با واقعه هایی که جشن گرفتن امپراطوری بریتانیا طاق بزنیم! شاید اصلاً درست بوده که خانه های ۴ میلیون (یا چهار صد هزار) مردم را با خاک یکسان کرده و آنها را یک شبه از شهر به خارج انداختند. و یا منشاء هستی صدها هزار دست فروشان کنار راه به وسیله

دستور دادگاه عالی از آنها ربوده شد تا بازار های شهری سهم تجاری خودشان را به دست بیاورند. و ده ها هزاران گدایان از شهر به خارج رانده شدند حین آن که صدها هزاران بردگان به داخل آورده شدند تا مسیر فرود هواپیما ها، تونل های مترو، استخرها به اندازه استاندارد های المپیک، استاد یوم ها و خاتمه های لوکس برای ورزشکاران ساخته شود. امپراطوری قدیمی شاید موجود نباشد. اما رسوم نوکری مان به تشکیلات اقتصادی سود آوری مبدل شده که نمیشود از آن گذشت.



نمود امید: یک تظاهرات کشاورزان در جانتار مانتار دهلی (عکاسی از سانجای راوات)

من در جانتار مانتار بودم چون هزاران مردم مستقر شده در کنار خیابان های شهرهای تمام کشور برای درخواست یک سری حقوق ابتدایی گرد هم آمده بودند: حقوق داشتن پناهگاه، کارت جیره غذایی، و حقوق زنده بودن (یعنی حفظ جانشان از وحشی گری پلیس و اخاذی مالی به وسیله افسرهای شهرداری).

اوایل بهار بود و خورشید نوری زننده ولی همچنان در سطح تمدن دشت. این حرف بدی برای گفتن است اما حقیقت است: شما بوی تظاهرات را از فاصله نسبتاً دور حس میکنید. این مجموع بوهای بدن هزاران بدن انسان هاست که از انسانیت محروم مانده اند و از حقوق ابتدایی انسانها (و حتی حیوانات) محروم مانده اند؛ آدم هایی که برای سالها اگر نه برای همه عمرشان در بهداشت و سلامت محرومند. تن هایی که به خاطر امتناع شهر های ما ترشیده هستند، بدن هایی که هیچ پناهی از اوضاع هوای بد نداشتند، آب تمیز نداشتند، هوای تمیز نداشتند، سیستم فاضلاب نداشتند چه برسد به پرستاری برای مداوا شدن! هیچ بخش از این کشور عظیم، هیچکدام از آن برنامه های به اصطلاح پیشرو، هیچ یک از انستیتو های شهری به قصد کمک به آنها اقدام نکرده است. مأموریت باز نو سازی شهری جواهر لعل نهرو و یا هیچ یک از دیگر برنامه های پیشرفت برای محله های کثیف شهری، تضمین به کار گیری و یا برنامه های خیریه فکر اینها را داشته. نه حتی سیستم فاضلاب. آنها بر فوق آن گه میزنند. آن مردم، چون سایه هایی هستند که زندگی شان میان شکاف های بین انستیتو ها و طرح ها غرق شدند. در خیابان میخوابند، در خیابان غذا میخورند، در خیابان عشقبازی میکنند، بچه به دنیا می آورند، بهشان تجاوز میشود، سبزیجات شان را خرد میکنند، لباس های شان را میشویند، بچه هایشان را بزرگ کرده، زندگی کرده و در خیابان میمیرند.

اگر فیلم متحرک هنری بود که در آن حس بویایی انسان کار میکرد، یعنی اگر سینما بو داشت، آنگاه فیلم میلیونر محله کثافت سگها جایزه اسکار نمیگرفت. بوی تعفن آن گونه فقر با بوی خوش عطر چس فیل جور مخلوط نمیشود.

مردم که در جانتار مانتار در آن روز اعتراض میکردند سگ محله کثیف نبودند، اونها ساکنین کف خیابان ها بودند. آنها که هستند؟ از کجا می آیند؟ آنها پناهندگان درخشش هندوستان هستند، مردمی که مثل محصولات فاضلاب صنعتی هستند که از جا در رفته است. نمایندگان بیش از شصت میلیون مردم که بر اثر فقر روستایی، گرسنگی و قحطی زدگی تدریجی حاصله از سیلاب ها و خشک سالی ها (که بسیاری شان کار کسی ست)، به وسیله معادن، کارخانجات فولاد و ذوب آلومینیوم، شاهراه ها و بزرگراه ها، به دست ۳۳۰۰ سد بزرگ که پس از استقلال یافتن هند ساخته شده اند و اکنون به خاطر مناطق مخصوص اقتصادی، از زمین و مکان شان سوا و آواره گشته اند. آنان بخشی از ۸۳۰ میلیون مردم هندوستان هستند که با کمتر از بیست روپیه در روز زندگی کرده و از گرسنگی می میرند، حین آن که در انبار های دولتی میلیون ها تن دانه های غذایی در روز یا به وسیله موش های صحرایی خورده میشوند و یا به طور انباشته به آتش کشیده می شوند (زیرا که سوزاندن غذا ارزان تر از تقسیم کردن شان در میان مردم فقیر است). آنها والدین ده ها میلیون کودکان رنج کش از سوء تغذیه در کشورمان هستند که هر سال دو میلیون از آنها قبل از آنکه پنج ساله شوند میمیرند. کسانی که میلیون ها از آنان زنجیره وار از شهری به شهر دیگر کشانده میشوند تا هندوستان نو را بسازند. آیا این همان است که بدان لذت بردن از "میوه های پیشرفت نوین" خطاب میشود؟

این ملت باید درباره دولتی که حاضر است نه میلیارد دلار از پول های عامه را (۲۰۰۰ درصد بیشتر از تخمین اولیه) خرج کند برای افراط گرایی ورزشی برای سرمایه داران؛ آنهم مسابقاتی که رئیس رسمی مال عام (کامون ولت) - عنوانی که دوره ورزشی دارد - یعنی ملکه انگلیس حتی در ضایع ترین رویا هایش هم جرأت نمیکند در آن شرکت کند که از بابت ترس از تروریسم، مالاریا، دنگو و سوپر باگ های جدید دهلی نو - ویروس هایی که باکتری ها را نسبت به انتی بیوتیک هایی مثل پنسیلین مقاوم میگرداند - بسیاری از ورزشکاران جهان از حضورشان خودداری میکنند چه فکر کنند؟ آن مردم راجع به میلیاردها دلاری که مقامات ورزش ها و سیاستمداران دزدیده اند چه باید فکر کنند؟ حدس میزنم که خیلی فکر نمیکنند چون مردمی که کمتر از بیست روپیه درآمد دارد آن همه پول را افسانه می داند. به فکر آنها خطور نمیکند که پول خودشان است که به باد رفته. به همین خاطر هستند که سیاستمداران فاسد در هند هرگز با چارو کردن پول هایشان در انتخابات در خریدن مقام شان مشکلی ندارند. (همان هایی که پس از آن ادای از جا در رفتن در آورده و میپرسند "چرا مانویست ها به انتخابات معتقد نیستند؟")

ایستاده در میان انبوه ناپیدای مردم در روز روشن راجع به همه مبارزات مردم در سرتاسر کشور می اندیشم؛ مبارزات شان علیه سد های بزرگ در دره نارمادا، پولوارام و آروناچال پرادش، علیه معادن در ایالت اوریسا، جهاتیسگاره و چهارخند؛ مبارزه آدیواسی ها علیه پلیس در لالگاره و علیه دزدیدن زمین ها برای صنایع و مناطق مخصوص اقتصادی در سرتاسر کشور. به چند صورت و چند سال مردم مبارزه کرده اند تا از این سرنوشت عاری باشند؟ راجع به معاسه، نارمادا، روپی، نبیتی، مانگتو، مادهاو، ساروجا، راجو، گودسا اوسندی و رفیق کامالا (مأمور محافظت از من طی اوقاتی که با مانویست ها در جنگل بودند) با آن تفنگ های آویزان از شانه شان فکر کردم. فکر کردم راجع به ابهت عظیم جنگلی که همین اخیراً در آن گام برداشتم و ریتم طبل های آدیواسی ها - بومیان در جشن بلومکال در باستار مثل آهنگ های یک فیلم سینمایی راجع به تسریع ضربان قلب ملتی خشمگین در گوشم میپیچد.

یاد پادما که باهش وارانگال رفته بودیم می افتم. سی و چند سال سن دارد اما وقتی از پلکان بالا میروم باید نرده پلکان رو بچسبم تا بدنش را به بالا بکشد. درست یک هفته پس از این که تحت

جراحی آپاندیس دستگیرش کردند. آنقدر کتکش زدند که دچار خونریزی داخلی شد و چندین اعضای بدنش را مجبور شدند بردارند. وقتی زانوهایش را ضربه شدید زدند پلیس توضیح داد که هدفشان بوده کاری کنند که هرگز دوباره در جنگل راه نرود. پس از هشت سال زندانی کشیدن آزاد شد. حالا او مسنول گرداندن کمیته خویشاوندان و دوستان شهدا است. این سازمان تحویل گیرنده اجساد مردمی ست که در جدال های بیمورد کشته میشوند. پادما سرتاسر شمال آندرها پرادش را از طریق هر گونه وسایل حمل موجود طی میکند که معمولاً تراکتور هستند که اجساد کسانی که والدین شان از بابت فقر قادر به مسافرت برای دریافت اجساد عزیزان شان نیستند را حمل مینمایند.

سر سختی، خرد و شهامت آنان که برای سال ها، دهه ها برای تحصیل دگرگونی، و حتی برای دریافت جزئی نوای عدالت در سمع زندگی شان مبارزه کرده و میکنند چیزی به راستی فوق العاده است. چه مبارزه شان برای سرنگون کردن دولت هندوستان باشد، و یا علیه احداث سد های بزرگ و یا، جدالی علیه کارخانه فولاد خاص، معدن و یا منطقه ویژه اقتصادی باشد، در نهایت آنان دارند برای حرمت خودشان، حق زیستن و بوی انسانیت از ایشان برخاستن میجنگند. نگرانی آنها که به جنگ سوق شان میدهد به خاطر آن است که از "ثمرات پیشرفت نوین" بوی تعفن اجساد گاو ها در شاهراه ها بر میخیزد.

در شصت و چهارمین سالگرد استقلال هندوستان، نخست وزیر مانموهان سینگ از سکوی امن و ضد گلوله اش در دژ سرخ بالا رفت تا با خونسردی سخنرانی خشک و مبتذل و افتضاح خود را به ملت ارائه دهد. که از شنوندگان سخنرانی وی میتوانست حدس بزند که با این که پیشرفت اقتصادی کشورش در جهان مقام دوم را دارد اما تعداد فقرایش بیشتر از مجموعه ۲۶ کشور فقیر تر قاره آفریقا همه با هم میباشد؟ وی گفت: "همه شما عامل موفقیت هندوستان هستید... کار شاق کارگران مان، صنعتکار های ما و کشاورزان کشور ما را به اینجا رسانیده است... ما داریم هندوستان نوینی میسازیم که همه در آن مهم هستند، هندی کامیاب و موفق که کلیه مردم دارای یک زندگی شریف و با افتخار در محیطی سرشار از صلح و حسن نیت میباشند. هندی که در آن از طریق وسایل دمکراتیک تمام مشکلات قابل حل خواهند بود. هندی که در آن حقوق بنیادی کلیه شهروندان حفظ میشود." برخی چنین سخنانی را طنز بر فراز قبرستان مینامند. انگاری که او داشته با مردم فلاند یا سوئد صحبت نمیکرده! اگر ادعای راست گویی نخست وزیر مان صحت داشت باید چنین میگفت: "خواهران و برادران درود بر شما در چنین روزی که بایستی گذشته درخشان مان را به خاطر می آوریم. مطلع هستیم که قیمت ها بالا میرود و شما مرتب راجع به بهای غذا ناله میکنید، اما بیابید از چنین زاویه ای به مسائل بنگرید. زندگی بیش از ششصد و پنجاه میلیون تان بر حیات کشاورزی و حیات کشاورزان متکی میباشد. اما مجموعه درآمد تان کمتر از ۱۸ درصد متوسط در آمد ملی را تشکیل میدهد. بنابراین به چه دردی میخورید؟ به لایه ای-تی مان بنگرید. کمتر از دو دهم درصد جمعیت مان به تنهایی ۵ درصد درآمد ملی را به دست می آورد. میتوانید با آنها رقابت کنید؟ درست است که درجه استخدامات در کشورمان با رشد ملی هماهنگ نبوده. اما خوشبختانه ۶۰ درصد نیروی شغلی مان ارباب خود بوده و شغل آزاد دارند. نود درصد نیروی کاری مان به دست بخش بدون سازماندهی استخدام شده اند. درست است که آنها تنها سه چهار ماهی در سال استخدام میشوند اما از آن رو که لایه ای موسوم به ماتحت کار داشتن نداریم آن مطلب را نا معلوم نگه میداریم. درست نیست که در کتب مان آنها را در طیف بیکار ها محسوب کنیم. در آماري که روشن میسازد که ما دارای بالاترین تعداد کودکان و مردن مادران سر ز را میباشیم ما موظف هستیم که به عنوان یک ملت اتحاد یافته و اخبار بد را فعلاً نادیده بگیریم. اصلاً راجع به این مطالب میتوانیم بعداً صحبت کنیم. یعنی پس از آن که نزول قطرات انقلابی بر سرمان به پایان رسیده، بخش بهداشتی کاملاً به بخش خصوصی انتقال یابد. در این میان امیدوارم که شما به خریدن بیمه خصوصی بهداشتی اقدام فرمایید. حین آن که در بیست سال اخیر فراهم بودن دانه های خوراک در واقع سقوط کرده - آن هم طی سریعترین دوره رشد اقتصادی مان - ولی باور کنید که این صرفاً یک تصادف و اتفاق بوده است." هموطنانم، ما با داشتن ۱۰۰ تن از پولدار ترین مردم جهان، میلیونر ها و

میلیاردرها که خود به تنهایی صاحب ۲۵ درصد از کلیه در آمد ملی مان هستند مشغول ساختن هندوستان جدید هستیم. ثروت متمرکز در دستانی محدودتر همواره مؤثرتر عمل میکند. ما همواره شنیده ایم که "آشپز که دو تا شد یا آش مون پر نمک میشه یا بی نمک." ما طالب هستیم که اون میلیاردر های عزیز و او چند صد تا میلیونر، نزدیکان شان و عزیزان شان و شرکای سیاسی و اقتصادی شون کامیاب و موفق بوده و در محیطی سرشار از صلح و صفا که حقوق بنیادی شون حفظ میشه با افتخار و سربلندی زندگی کنند.



آنان برای کی میجنگند؟ راهول با دونگریا کوند ها در ایالت اوریسا

"مطلع هستم که رویاهای ما به تنهایی با استفاده از وسایل دمکراتیک قابل به دست یافتن نیستند. در واقع دریافته ام که (قدرت سیاسی) دمکراسی راستین تنها از لوله های تفنگ خارج میگردد. بابت همین این است که ما ارتش، پلیس، نیروی مرکزی ذخیره پلیسی، نیروی امنیتی خط مرزی، نیروی امنیتی مرکزی صنایع، نیروی مسلح شهربانی پرادشیک، پلیس خط مرزی هند و تبت، تفنگداران مرزهای شرقی، به علاوه نیروهای عقرب ها، گریهاند ها، کبرا ها را به صف در آورده ایم تا قیام های گمراه را که در مناطق معادن ما ظهور میکنند را له کرده و نابود سازند.

"تجارب ما با دمکراسی در ناگالند، مانیپور و کشمیر آغاز شد. کشمیر – لازم نیست که تکرار کنم – جزئی کاملاً متعلق به هندوستان است. ما بیشتر از نیم میلیون سرباز نظامی ردیف کردیم تا برای مردم آنجا دمکراسی ارمغان آورد. آن جوانان کشمیری که طی دو ماه اخیر مقررات حکومت نظامی را در آنجا به مبارزه طلبیده اند و زندگی شان را در خطر انداخته اند و به سوی پلیس ها سنگ پرت کرده اند ستیز طلبان لشکر طویبا هستند که طالب یافتن کار هستند نه آزادی. متأسفانه شصت تا از آنها زندگی شان را قبل از آن که درخواست نامه کاری شان را قرائت کنیم از دست دادند. از پلیس ها خواسته ام که این جوانان گمراه را از این به بعد فقط چلاق شان کند و به این راحتی به قتل نرسانند."

مانموهان سینگ طی هفت سال در قدرت بخود اجازه داده که مثل سونیا گاندی در قالب یک دیوس حقه باز نقش بازی کند. برای کسی که طی بیست سال اخیر اولش به عنوان وزیر دارایی و سپس، به مثابه نخست وزیر برای هندوستان با سیاست های اقتصادی نوین رژیمی تحت چنین قالبی رژیمی با شرایط حاضر مستقر سازد. غرض این نیست ابراز کنیم که مانموهان سینگ تحت قالبی نیست. منظور این است که سونیا گاندی لزوماً به وی کلیه دستورات را نمیدهد. وزیر دارایی سابق بنگال غربی آشوک میترا در زندگی نامه خودش (یک مجموعه حرف مفت زدن) داستان به قدرت رسیدن مانموهان سینگ را ارائه میدهد. آن زمان که ذخایر معاملات ارزی مان بسیار کم بود دولت ناراسیمها رانو درخواست قرض اضطراری به صندوق پول بین الملل فرستاد. صندوق پول دو شرط گذاشت: شرط یکم آن ایجاد تنظیم های ساختاری و اصلاحات اقتصادی بود. دومین شرط آن بود که وزیر را خودشان تعیین کنند؛ میترا میگوید که مرد این کار مانهمون سینگ بود.

او در طی سالهای سال کابینه و ادارات را مملو از مرده رسان شراکتی نمود که همه چیز را به هر شکل ممکنه صادره میکنند؛ حالا چه آب باشد، چه برق، مواد معدنی، زراعی، ملکی، مخابراتی، تحصیلاتی و چه بهداشتی.

سونیا گاندی و پسرش نقش مهمی در این راستا ایفا کردند. شغل شان این بود که اداره دلسوزی و جذبه روحانی افکار مردمان را بگردانند؛ آنها می توانند تصمیماتی گیرند و به نامشان منجر شود که در ظاهر مترقی مینماید ولی در باطن تاکتیکی و سمبولیک هستند تا خشم توده ها را خاموش کرده و سفر کشتی را بیخطر سازند. (بهترین نمونه اش آن گردهمایی بود که تحت سازماندهی راهول گاندی ادعای پیروزی یافتن در الغاء کردن مجاز ودانتا برای ایجاد معدن میا نگیری برای باکسایت شود - مبارزه ای که در آن قبیله دونگریا کنده و یک ائتلاف فعالین، محلی ها و نیروهای بین الملل برایش سالها جنگیده بودند. راهول گاندی در آن گردهم آیی مدعی شد که خودش یک سرباز مردم است. او اشاره نکرد که سیاست های اقتصادی حزب او حاوی نقل مکان کردن عظیم مردم قبیله ای ست. و یا این که این "سرباز مردمی"، هر تپه ی دیگر همان منطقه که در آنها جهنمی از معادن ایجاد شده را نادیده میگیرد. شاید راهول گاندی انسانی محبوب باشد. اما چنین این یک سو و آن سو گشتن ادا در آوردن آن است که حزب خودش هیچ نقشی در ایجاد این طبقات نداشته است و حرف زدن راجع به دو هندوستان - هند ثروتمند و هند فقرا - یک اهانت به عقل داشتن همگان و از جمله خودش است.

تقسیم کار میان آن سیاستمداران که دارای یک پایه توده ای بوده و در انتخابات برنده میشوند و آنها که واقعاً کشور را میرانند اما به قاضیان و مأموران دولتی نیازمند نیستند و یا از قید شرکت و بردن در انتخابات رها میباشند (مثل نخست وزیر) تخریب زیرکانه دموکراسی است. تصور آن که بر سر قدرت دولت سونیا و راهول گاندی هستند اشتباه است. قدرت واقعی به دست یک دسته دولتی - دولت مردان، قضاء و سیاست مردان قسم خورده است. آنان به نوبت خود مثل مسابقات اسب ها سر جوایز تحت رهبری چند تا شرکت هستند که کمابیش سرتاسر کشور را میگردانند. ممکن است که آنان به چند تا احزاب سیاسی مختلف متعلق باشند که یک عالمه نمایش رقابت های سیاسی به مردم ارائه میکنند اما آن فقط برای طفره رفتن از سوخت عمومی ست. تنها رقابت راستین میان شرکت های سرمایه داری ست.

پی چیدامبارام یکی از اعضاء این قسم خوردگی ست که برخی میگویند آنقدر میان صف مخالفین آنقدر محبوب است که حتی اگر حزب کنگره در انتخابات باخته باشد قادر است در انتخابات بعدی نیز وزارت داخلی را حفظ کند. احتمالاً چنین خواهد شد چون او به چند سال نیاز دارد تا وظائف اداری اش را انجام دهد. اما مهم نیست که بماند یا نماند. طاس تخته نرد را انداخته اند.

در یک سخنرانی در دانشگاه قدیمی اش چیدامبارام خلاصه برنامه اش را ارائه میدهد. در این سخنرانی در اکتبر ۲۰۰۷ موسوم به "مبارزه برای پیشرفت"، او سه دهه بعد از استقلال یافتن

هندوستان را "سالهای از دست یافته" نامیده و راجع به رشد میانگین درآمد سالانه کشور از ۶.۹ درصد در سال ۲۰۰۲ به ۹.۴ درصد با شادی سخن میگوید. چیزی که گفته به قدر کافی اهمیت دارد تا جزئی از سخنان ناشایست وی را به شما ارائه کنم:

"فرد تصور میکرد که در دمکراسی مبارزه برای پیشرفت از یک اقتصادی که در حال رشد عظیم میباشد کمتر وحشتناک به نظر خواهد رسید. واقعیت عکس آن است. دمکراسی، تأسیسات دمکراتیک به علاوه میراث دوران سوسیالیسم این مبارزه را مشکل تر میسازد. بگذارید چند تا مثال ارائه دهم: منابع کانی هندوستان شامل زغال سنگ - چهارمین منبع بزرگ آن در جهان - سنگ آهن، منگنز، میکا، باکسایت، سنگ تیتانیوم، نمک اسید کرومیوم، الماس ها، گاز طبیعی، نفت خام و سنگ آهک می باشد. عقل سالم حکم میکند که ما این منابع کانی را به شکل مؤثر و فوراً استخراج کنیم. لازم این عمل در اختیار داشتن سرمایه ای عظیم، سازماندهی مؤثر و یک سیاست زیست محیطی ست که نیروهای بازار در آن اجازه فعالیت را دارا هستند. هیچ کدام این احکام در حال حاضر در بخش معدنی مان موجود نیستند. احکام مربوطه در این موارد قدیمی و منسوخ است؛ پارلمان تنها قادر بوده که آنها را در حاشیه سر هم بندی و وصله کاری کند. تلاش مان برای جذب سرمایه خصوصی در ابعاد کاوش و استخراج معادن در کل با شکست روبرو گشته. در عین حال این صنایع در واقع در دستان دولت ایالات باقی مانده است. مخالفان هر گونه تغییرات اوضاع حاضر - به حق - کار گروه هایی هستند که طرفدار وجود جنگل ها و جمعیت های قبیله ای هستند. احزاب سیاسی هم هستند که به استخراج معدن همچون وظیفه طبیعی دولت نگریسته و با ورود این صنایع به بخش خصوصی اختلاف ایدئولوژیک دارند. حمایت آنان بر پشت اتحادیه های صنفی انباشته شده. در پشت اتحادیه ها - چه بدانند و چه ندانند - تجارت مافیا قرار دارد. نتیجه؟ سرمایه گزاری عملاً پائین بوده، رشد صنعت کند بوده و عملاً مثل وزنه ای بر دوش اقتصاد عمل میکند. مثال دیگری برای شما میزنم. وسعت زیادی از زمین برای مستقر ساختن صنایع لازم است. صنایع مربوط به استخراج معدنی مثل فولاد و آلومینیوم به زمین های وسیع برای استخراج، تهیه و تولید نیاز دارند. زیربنای پروژه هایی همچون فرودگاه ها، بنادر ساحلی، سد ها و مراکز تولید قدرت به مقدار زیادی از زمین محتاج هستند تا ارتباطات از طریق راه ها و ریل های ترن و مراکز تسهیل پشتیبانی ایجاد و تأمین گردند. تا به حال زمین ها در راستای قوانین موجود به وسیله دولت (از سوی مردم) ترخیص میشدند. تنها مشکل موجود پرداخت غرامت و تاوان مناسب بوده. امروزه شرایط تغییر کرده. در هر پروژه ای اموال و منافع کسانی در میان است که انتظارات و خواسته ها شان بایستی به رسمیت شناخته شود. امروزه ما موظف هستیم به موضوعاتی همچون ارزیابی تأثیرات محیط زیستی، دلیل آوردن و توجیه برای اکتساب (زمین ها و محیط زیست)، پرداخت غرامت شایسته، خسارت دادن، تجدید اسکان و استقرار افراد جابجا شده، مناطق برای مسکن و کشاورزی شان و یک شغل برای هر خانواده آنها..."

مجاز کردن "نیروهای بازاری" برای استخراج مواد کانی به سبک "مؤثر و فوری" همان بلایی ست که عوامل استعمار بر سر مستعمرات شان آوردند یعنی آنچه اسپانیا و آمریکای جنوبی بر سر

آمریکای لاتین آورده و اروپا بر سر آفریقا آورده و هنوز می آورند. این همان کاری ست که رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی کرد، همان اعمال خونریزی به وسیله دست نشانده های دیکتاتور غربی در کشورشان میکنند. این، یک فرمول برای رشد و پیشرفت، ولی برای دیگران، است. یک داستانی ست بسیار کهنه، عتیق و قدیمی و حال، آیا ما موظف هستیم که دوباره آن را دوره کنیم؟



رسیدن چیدامبارام به منزلش در پارلمان عکس از جیتندر پوپتا

اکنون که جواز های استخراج معادن با نوعی فوریت صادر میگردد که حس میکنید با یک حراج اضطراری مربوط بوده و جریان خلاف کاری هایی که دانم رخ میدهند به میلیاردها دلار بالغ هستند و اکنون که کمپانی های که رودها را آلوده کرده، مرزهای ایالات را از بین برده، اکوسیستم را متلاشی ساخته و یک جنگ داخلی به راه انداخته اند علائم آن نوید شوم شان ظهور کرده که، مثل سوگواری قدیمی بر سر ویرانه مناظر سابق و اجساد فقرا به نمایش گذاشته شده است.

ببینید این وزیر هنگامی که طی سخنرانی اش راجع به دموکراسی و وظایفی که بر محور آن ایجاب می سازد حرف میزند چقدر تأسف میخورد و میگوید: "دمکراسی، تأسیسات دموکراتیک به علاوه میراث دوران سوسیالیسم این مبارزه را مشکل تر میسازد."

او موضوع دنده ماشین دروغ هایش را با دروغ های عادی مورد پرداختن غرامت ها برای ضرر های وارده به مردم، تجدید اسکان و یافتن کار برایشان ادامه میدهد. کدام غرامت ها: کدام جبران خسارت؟ چه تجدید اسکان و یافتن کدام مشاغل برای هر یک از فامیل های در بدر شده؟ (نکته این است که طی شصت سال صنعتی سازی در هندوستان تنها برای ۶ درصد از نیروهای کاری کار ایجاد شده). راجع به "مسئول شدن آنها برای" توجیه کردن "مصادره اجباری زمینهای مردم یک عضو کابینه دولت کاملاً مطلع است که برای مصادره اجباری زمین قبایل (جاهایی که اکثر مواد معدن موجود هستند) و دادن آنها به شرکت های معدنی غیر قانونی و تحت قانون مصوبه پانچایات (بسط در راستای مناطق موجود در فهرست یعنی پی، ای، اس، آ) بر ضد قانون اساسی ست. قانون

مصوبه سال ۱۹۹۶ پسا یک اصلاحیه قانونی در جهت تصحیح برخی از آن اعمال نادرست و مخالفت قانون اساسی هندوستان است که به وسیله پارلمان در سال ۱۹۵۰ سنَدیت یافته است. این قانون تمام قوانین گذشته ایی که با آن ضدیت داشت را باطل میکند. قانونی است که ژرف حاشیه ای بودن اجتماعات طایفه ای را دریافته و هدفش از نو ریختن آن به شکلی ست که در آن توازن اجتماعی قوا برقرار گردد. این ماده به مثابه یک بخش از قانون بسیار خاص است زیرا که اجتماع، انبوه مردم را شخصیت قانونی بخشیده و به اجتماعات قبیله ای که در مناطق موجود در برنامه حق حاکمیت از خود بخشیده است. تحت قانون پسا، "ضبط اجباری" زمین قبیله ای تحت هیچ شرایطی ممکن نبوده و قابل توجیه نیست. پس، با اینکه طعنه وار دولت به هر شخص که علیه از دست دادن ضبط اجباری زمین خود مبارزه کند مانوئیست اطلاق میشود ولی آنها همان کسانی هستند که دارند برای حفظ و اجرای قانون اساسی مبارزه میکنند، حین آن که تمام تلاش دولت در جهت تخریب قانون اساسی ست.

بین سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ وزیر پانچایاتی راج (وزارت گردش روستاها) دو پژوهشگر را استخدام کرد تا یک فصل برای گزارش راجع به پیشرفت وزارت گردش روستاها به قلم آورند. نام آن فصل گزارش چنین است: "پسا، چپ افراطی و حکم فرمایی: نگرانی ها و مبارزات در ناحیه های قبیله ای هندوستان." نویسندگان آن فصل آجای دانه کار و چیتانگادا چاودهوری هستند. بنگریم به برخی از قسمتهای آن گزارش:

"تا این تاریخ مصوبه ی در مورد مصادره زمین در سال ۱۸۹۴ اصلاح نگشته تا با شرایط پسا همراه گردد... در حال حاضر، این قانون دوران استعماری به طور گسترده ای مورد سوء استفاده قرار گرفته و با آن به زور زمین افراد و اجتماعات برای صنایع خصوصی گرفته میشود. در چندین مورد نقش دولت به صورت امضاء کردن یادداشت های تفهیمی سطح بالا با شرکت ها و سپس استفاده از فرمان گرفتن زمین برای تسخیر زمین در ظاهر برای شرکت صنعتی دولت است. آن شرکت سپس سادگی زمین را به شرکت خصوصی اجاره میدهد که این کاملاً تقلید تمسخر آمیزی از اصطلاح و قانون "تسخیر برای استفاده های عموم"، که به وسیله ماده پسا ممنوع اعلام شده..."

چند مورد موجود است که در آنها تصویب های گرام سابهاس در رابطه با اختلافات موجود را نابود کرده و با چند تا مدارک جعلی جایشان را پر کرده اند. بد تر از آن، دولت هیچ عملی علیه مقامات مربوطه - حتی پس از اثبات اتهامات - صورت نداده است. پیغام شان روشن و نامیمون و شوم است: در چندین سطح راجع به این معاملات همدستی و ساخت و پاخت و تباخی میشود...

فروش زمین قبایل به دیگران در مناطق فهرست شماره ۵ در کلیه این مناطق غیر قانونی ست. با این همه، انتقال مالکیت ها مرتب در حال اجراست و در مناطق پس از لیبرال شدن بیشتر به چشم میخورد. دلایل و اشکال اصولی این انتقالات عبارت است از: انتقالات از طرق کلاه برداشتن، انتقالات ثبت نشده بر اساس معاملات شفاهی، انتقالات بر مبنای غلط نمایان کردن اوضاع و اهداف را به غلط ارائه دادن، اشغال زورکی زمین های قبایل، انتقال مالکیت از طریق ازدواج های غیر قانونی، درخواست های تحت عناوین دروغین، تنظیم نادرست زمان بازدید کردن زمین، روند ضبط کردن زمین، به خارج انداختن مردم از زمین های تحت تجاوز تحت عناوین بهره برداری شان از الوار و محصولات جنگلی و حتی تحت بهانه و دست آویز امور خیریه.

در بخش نتیجه گیری شان پژوهشگران مینویسند:

"یادداشت های تفهیمی که به امضای دولتهای ایالات با شرکتهای صنایع، از جمله شرکتهای معادن به امضاء در می آید بایستی در حضور عامه تحت بررسی عموم قرار گرفته و در مراکز گرام سابهاس تحت رسیدگی و تحقیقات قرار گیرند."

پس مشکل اینجاست. مسئله فعالین مزاحم نیستند، مانوئیست ها نیستند، این سخنان از گزارش خود دولت بر میخیزد که اصرار میکنند یادداشت های تفهیمی تحت بررسی و تحقیقات قرار گیرند. و دولت در این رابطه چه میکند؟ چگونه عکس العمل نشان میدهد؟ در ۲۴ آوریل ۲۰۱۰، طی یک مراسم رسمی، نخست وزیر این گزارش را منتشر میسازد. در نظر اول فکر میکنید چه جراتی داشته؟ اما این فصل در گزارش نیست! سانسورش کردند.

نصف قرن پیش، تنها سالی قبل از آن که چه گوارا کشته شود گفته بود: "وقتی که ستم خوردگان خود را در قدرتی قرار دهند که علیه همان قوانینی باشد که خودشان تصویب کرده بودند دیگر خبری از صلح نمیباشد."

واقعاً چنین شده. در سال ۲۰۰۹ میلادی مانموهان سینگ در پارلمان گفت: "اگر ظهور چپ های افراطی در بخش هایی که منابع طبیعی موجود هستند ادامه یابد آنگاه وضع سرمایه گذاری جداً تحت تأثیر قرار میگیرد." این حرفش، یک اعلان جنگ غیر علنی بود.

(به من اجازه دهید گریز کوتاهی به خارج از بحث فعلی مان زده و داستان کوچکی راجع به دو فرد سیک مذهب ارانه دهم. مارکسیست انقلابی نامدار، بقات سینگ، قبل از این که به دست دولت انگلیس در سال ۱۹۳۱ از دار آویزان گردد در دادخواستی که به رهبر ایالت پنجاب فرستاده بود گفته بود: "بگذار بگوئیم که اکنون و تا زمانی که توده رنجبر هندوستان و منابع طبیعی اش به دست دسته ای انگل تحت استثمار قرار دارند در حالت جنگ به سر میبریم. شاید آنها صرفاً انگلیسی بوده و یا مخلوطی از انگلیس ها و هندی ها بوده و یا هندی خالص باشند... هرچه که باشند در اصل مطلب فرقی حاصل نمیشود.")

اگر شما به بسیاری از مبارزاتی که در هندوستان بنگرید متوجه میشوید که مردم چیزی بیشتر از حقوق شان بر مبنای قانون اساسی خواستار نیستند. اما دولت هند دیگر راجع به اجرا کردن قانون اساسی هند، همان چیز که چهارچوب قانونی و اخلاقی که دموکراسی ما بر آن استوار است احساس مسئولیت نمیکند. همان گونه که میان قوانین اساسی مرسوم است این قانون اساسی نیز مدرکی درخشان و تعلیماتی ست اما درخشش آن در جهت حفظ و نگهداری از مردم اجرا نمیکردد، بلکه درست برعکس. از آن به مثابه میخ های یک چماق استفاده میگردد تا مردمی که علیه موج روزافزون خشونت که دولت تحت عنوان "بهبود اجتماعی" بر علیه مردم مرتکب میشوند را با ضربه به زمین بکوبند. اخیراً در مقاله ای در نشریه اوت لوک (مورخه ۳ ماه مه) بی. جی. ورگهس در دفاع از دولت و شرکتهای بزرگ چماقی بر دست گرفته و بر دور سر میگرداند و میگوید: "با همه وقتی که خواهد گرفت و دردهایی که از آن بر میخیزد ولی سرانجام مانوئیست ها نابود شده و قانون اساسی غالب خواهد شد." آزاد به این پاسخ داد.

این آخرین قطعه ای بود که وی قبل از این که کشته شود نوشته بود (مندرج در ۱۹ ژوئیه ۲۰۱۰ در همان نشریه اوت لوک). آزاد نوشته بود:

"آقای ورگهس، در کدام بخش از هندوستان قانون اساسی غالب هست؟ در دانت وادا، بیجاپور، کانکر، نارایانپور، راجانادگوان؟ در چهارخند یا اوریسا؟ در لالگاره و یا جنگل محل؟ در دره کشمیر؟ مانیبور؟ طی آن بیست و پنج سال طولانی پس از آن که هزاران مؤمنین مذهب سیک به قتل رسیدند قانون اساسی شما کجا قایم شده بود؟ و آن وقتی که تلفات زیادی به هزاران، هزار مسلمانان وارد شد؟ آنگاه که صد ها هزار روستایی مجبور به

خودکشی میشوند چطور؟ آنگاه که هزاران هزار نفر از مردم به دست دسته های جنایتکار تحت حمایت از دولت سالوا جودوم کشته میشوند چطور؟ و آنگه که به زنان آدیواسی - یعنی بومیان اصیل هندوستان - به شکل جمعی تجاوز میشود یا، وقتی که آدم دزدی به دست آدمکش هایی که

اونیفورم پوشیده اند چه؟ قانون اساسی شما اصلاً یک قطعه کاغذ هست که برای اکثریت مردم هندوستان ارزش کاغذ توالنت هم ندارد."

پس از آن که آزاد گشته شد چندین مفسر رسانه های عمومی تلاش کردند با سوء تعبیر کردن انحرافی سخنان در آن نوشته بیشترمانه او را متهم به یکسان شناختن قانون اساسی هندوستان با یک قطعه کاغذ توالنت بکنند.

اگر دولت به قانون اساسی احترام نگذارد شاید بهتر باشد برای نگاشتن یک ماده اصلاحی درباره خود مقدمه قانون اساسی دست به میارزه بزیم. یعنی به جای آنجا که گفته میشود: "ما، مردم هندوستان رسماً تصمیم بر آن گرفته ایم که به تأسیس هندوستان به مثابه یک جمهوری دمکراتیک غیر مذهبی سوسیالیستی مستقل دست بزیم،" بنویسیم: "ما، طبقات و کاست های فوقانی هندوستان مخفیانه تصمیم گرفته ایم که به تأسیس هندوستان به مثابه دولت انگل شرکت هندو دست بزیم..."

شورش در مناطق غیر شهری هند، خصوصاً در مناطق طوایف و قبایل نه تنها دولت هند را، بلکه جنبش های مقاوم را نیز به جدال رادیکال کشانده است. این شورش ها ایده های پذیرفته شده راجع به ایجاد پیشرفت، ترقی و خود تمدن را تحت سؤال میبرد. شورش هم اخلاق اجتماعی، و هم مؤثر بودن استراتژی های مختلف مقاومتی را زیر سؤال میبرد. بلی، این سوالات قبلاً هم مطرح گشته بودند. صد جور این سوالات هر سال به وسیله موکتی مورچا ی جهاتیسگاره، تحریکات که کونل کارو و گاندهامارزان ایجاد کرده بودند و صدها جنبش های مردمی دیگر مطرح گشته اند. به متقاعد کننده ترین شکل ممکنه و به روشن ترین شکل ممکنه این سؤال به وسیله نارمادا باچانو آندولان- جنبش ضد سازی در دره نارمادا مطرح گشت. سرکوب، اعمال انحرافی دیگر و ابهامات دیگری که فقط یک مریض بدان طریق بی احترامی میکند شکل پاسخ های دولت هندوستان بود. بدتر آن که دولت پیش رفته و روند تغییر مکان اجباری مردم و سلب مالکیت از آنها را شتاب بخشید به آن حدی که شدت غضب و عصبانیت مردم از حد قابل کنترل خارج گشته است. امروزه، فقیر ترین مردم جهان قادر گشته اند که سیر کار برخی از پولدار ترین شرکت ها را مسدود نمایند. این پیروزی بزرگی ست.

آنها که قیام کرده اند مطلع هستند که کشورشان در شرایط اضطراری قرار داد. آنها میدانند که مردم کشمیر، مانپور، ناگالند و آسام نیز به وسیله قوانینی همچون قوانین جلوگیری از فعالیت های غیرقانونی و حکم مخصوص امنیت عمومی جهاتیسگاره که هر گونه اختلافات عقاید در حرف، عمل و حتی قصد و نیت را جنایت قلمداد میسازد از حقوق مدنی شان محروم گشته اند.

هر قدر دوران اضطراری ترسناک هم بود مردم هنوز در امید برای رسیدن به عدالت و درستی به سر میبردند. وقتی در نیمه شب ۲۵ ژوئن ۱۹۷۵ ایندیرا گاندی اعلان شرایط اضطراری میکرد قصدش این بود که یک انقلاب را در شرایط ابتدائی اش ناپود سازد. قیام ناکسلایت در بنگال کمابیش با کشتار به انتها رسیده بود اما سپس میلیون ها نفر مردم بنا به فرا خواندن جایپراکاش ناریان برای اجرای یک "انقلاب کامل"، گرد هم آمده بودند. در قلب آن فرا خواندن زمین برای کشتکار های زحمتکش و فقیر خواسته میشد. (حتی آن موقع نیز اوضاع خیلی فرق نمیکرد. شما انقلابی نیاز داشتید که زمین ها تقسیم دوباره می گشت که این، یکی از امور اصلی قانون اساسی است.)



خبردار مأموران امنیت در مرکز فرماندهی سی، دلیو، جی - عکاسی از سانجای راوات

سی و پنج سال بعد، شرایط به شدت تغییر کرده اند. آن ایده بزرگ و زیبا، عدالت بدان شدت تراشیده شده اند که انگار حقوق بشر و مساوات صرفاً یک خیال از مدینه فاضله است. آن کلمات کمابیش از واژگان ما خارج شده اند. فقیران به کنار دیوارها هول داده شده اند. از مبارزه در جهت زمین برای بی زمین ها احزاب انقلابی و جنبش های مقاومت مجبور شده اند نظریه مبارزاتی شان راجع به حقوق مردم را به حفظ آن جزئی زمین که دارند سوق دهند. یگانه شکل از تقسیم دوباره زمین که در برنامه حاضر به چشم میخورد زمینی ست که از فقرا ضبط شده و تحت عناوین منطقه های مخصوص اقتصادی به مجموعه زمین های پولداران اضافه گردد. مردم بدون زمین که اکثرشان دالیت ها، یعنی قشر نجس ها هستند، بیکاران، ساکنین محله های کثیف و پست شهری و طبقه کارگر شهری کمابیش از حساب خارج هستند. در مکان هایی همچون لالگاره در بنگال غربی، خواستار مردم از پلیس و دولت صرفاً آن است که آنها را به حال خودشان رها کنند. سازمان آدیواسی به نام کمیته مردم علیه بیرحمی پلیس (پکاپا) با یک درخواست ساده شروع به کار کردند: که سرپرست پلیس از لالگاره دیدن کرده و از مردم بخاطر جنایات بیرحمانه ای که پلیس هایش علیه روستائیان کرده اند عذرخواهی کند. چنین درخواستی در چشم وی مضحک و غیر طبیعی ظهور کرده بود. (چگونه وحشیان نیمه لخت از یک افسر دولتی بخواهند که از آنان عذرخواهی کند؟) بنابراین مردم اطراف روستاهای شان سنگر بستند و نمی گذاشتند که دیگر پلیس وارد شان شود. پلیس شدت خشونت را افزایش داد. مردم با خشم زیاد پاسخ دادند. اکنون پس از دو سال، یک عالمه تجاوزات وحشیانه، کشتار و مواجهات جعلی وضع به یک جنگ تمام عیار تبدیل شده. پکاپا غیر قانونی اعلام شده و آن را عنوان سازمان مانوئیستی نهاده اند. رهبران آن را زندانی کرده و کشته اند. (چاسی مولیا آدیواسی سانگ در نارایاتانا در ایالت اوریسا و ویستهاین ویرویهی اکتا ماتچ در پوتکای چهارخند با سرنوشت مشابهی روبرو شده اند.)

خواسته مردمی که زمانی رویای عدالت و مساوات در سر داشتند، که جرات میکردند برای زحمتکشان زمین بگیرند امروزه به جزئی عذرخواهی از جانب پلیس به آنان که کتک خورده و چلاق شده اند تنزل کرده است؛ آیا این پیشرفت است؟



مأمورین امنیتی طی عملیات جستجو در دانته وادا عکاسی از تریبهووان تیواری

این طور که میگویند وقتی خانم گاندی از رسانه های عمومی خواست که تا حدودی سکوت کنند در واقع به سینه مال رفتنشان منجر شد. با این همه، آن روزها مواقعی هم بود که برای اعتراض کردن به سانسور کردن موجود هر از گاهی نشریات سرمقاله های سفید و بدون هیچ گونه متنی منتشر میکردند. (طنز سرشار از تمسخر - یکی از مخالفین جسور آن زمان بی. جی. وارگهسه ود.)

این بار، در موقعیت اعلان نشده اضطراری میدان چندانی برای اعتراض کردن در رسانه ها وجود ندارد چون رسانه ها از آن خود دولت هستند. هیچکس به غیر از شرکت هایی که نشریات را در کنترل دارند نمیتوانند به آنها بگویند که چه کنند. سیاستمداران ارشد، وزرا و افسران امنیتی حاکم با یکدیگر سر حاضر شدن بر روی تلویزیون مسابقه داده و از آرناب پوسوامی و یا پارکها دات برای اجازه یافتن در جهت قطع کردن برنامه گفتار روزانه خواهش و تمنا میکنند. چندین کانال های تلویزیون و روزنامه ها آشکارا اطاق جنگ عملیات شکار سبز دولتی و کمپین اطلاعات غلط آن را هدایت میکنند. مثلاً در مورد "صنعت مانوئیستی ۱۵ میلیاردی"، تحت عنوان خبرنگاران مختلفی در چندین روزنامه مختلف به طور کاملاً مشابه لغت به لغت منتشر شد. تقریباً تمام روزنامه ها و کانال های تلویزیونی برای از خط خارج شدن ناگوار ترن در بنگال غربی که در آن ۱۴۰ نفر مردم کشته شدند در ماه مه ۲۰۱۰ پکاپا ها (که نامشان مرتباً به جای "مانوئیست ها" به کار میرفت) را مقصر شناختند. دو تن از مظنون های اصلی در "رویاریوی" با پلیس کشته شدند آنهم حین آنکه معمای تصادف ترن هنوز هم تحت تحقیقات قرار داشت. نشریه پرس تراست هندوستان چندین داستان مملو از دروغ ارائه داده بود که نشریه ایندیان اکسپرس آنها را عیناً کپی کرده بودند که از جمله در یکی نوشته شده بود که مانوئیست ها قطعات بدن پلیس هایی را که میکشند از بدن قطع میکنند. (انکار این اخبار که از سوی خود پلیس ها ارائه شده بود در قطعه ای به بزرگی یک تمبر پستی در صفحات وسط نشریات چاپ شد.) چندین مصاحبه های مختلفی که همه شان تحت عنوان "انحصاری هستند"، با یک چریک زن ارائه میشود که مدعی ست وی به دست رهبران مانوئیست مرتباً تحت تجاوز و تجاوزات متعدد قرار گرفته است. بنا به ادعا وی اخیراً از جنگل و چنگال مانوئیست ها گریخته، تا به دنیا داستان خود را بگوید. سپس معلوم میشود که ماه هاست که او تحت توقیف پلیس بوده است.

تحلیل مبتنی بر جنایات که سرتاسر تلویزیون مان را پر کرده برای این ایجاد می‌گردد تا آئینه‌ها را دودی ساخته و ما را گول زند تا فکر کنیم: "بله، قبایل تحت غفلت قرار گرفته و در اوقات بسیار سختی به سر می‌برند؛ بله، آنها به پیشرفت نیازمندند. بله، تقصیر دولت است اما اکنون در بحران به سر می‌بریم. موظف هستیم که از دست مانوئیست‌ها خلاص شده، زمین‌ها را ایمن ساخته و آنگاه قادر خواهیم بود که به قبایل یاری برسانیم.

هر قدر که به جنگ نزدیک‌تر می‌شویم نیروهای نظامی مشغول‌ور رفتن با افکار موجود در سرمان هستند که این یگانه راه ممکن برایشان است. در ماه ژوئن ۲۰۱۰ آنها دو عدد "اصول عملیاتی" صادر کردند. یکی شان راجع به عملیات مشترک هوا - زمینی ست. دیگری بر اساس اصول عملیات نظامی روانی ست که "متشکل از روند انتقال پیغام‌هایی به شنوندگان بخصوص برای ترویج موضوعات خاصی ست که رفتارها و گرایشات مورد نظر را در آنان ایجاد کرده و در بدست آوردن اهداف سیاسی و نظامی مشخص در کشور تأثیر می‌گذارد... این اصول همچنین برای عملیاتی در رابطه با نظم ادراک شان در عملیات مربوطه، خصوصاً برای تأثیر گذاری در یک محیط داخلی که در آن جمعیت گمراه بایستی به مسیر اصلی هدایت شوند از رسانه‌های عمومی موجود برای خدمات به منافع شان استفاده می‌کنند."

یک ماه بعد در جلسه نخست وزیران ایالات تحت تأثیر ناکسلایت‌ها برای بالا بردن سطح جنگ تصمیمی گرفته شد. سی و شش گردان نظامی از نیروهای احتیاطی هندوستان و ۱۶۰۰۰ افسران ویژه پلیس (یعنی مردم عادی که برای عملیات به عنوان پلیس مسلح شده‌اند) به ۳۰۰۰۰ نفر موجود افزایش یافتند. وزیر داخلی قول داده بود ۱,۷۵۰,۰۰۰ تا پلیس در طی پنج سال آینده استخدام شوند. (برای قول دادن به مردم برای کار داشتن این مدل خوبی ست: نصف جمعیت را استخدام کنید تا به نصفه‌ی دیگر شلیک کنند. حالا راجع به سطح اعداد میشود تا حدی بازی کنید.)

دو روز بعدش رئیس ارتش به دیگر افسرهای ارشد گفت که "از لحاظ روانی آماده گردند تا در جهت جنگیدن بر علیه ناکسلایت‌ها گام بردارند... شاید شش ماه تا یک سال برای آغاز آن طول کشد اما ما بایستی رابطه مان را به مثابه ابزار دولتی حفظ کنیم و ما موظف هستیم که چیزهایی که ملت از ما بخواهد را انجام دهیم."

به ماه آگوست نرسیده روزنامه‌ها مرتباً شروع سخن از استفاده از نیروی هوایی می‌کردند. تایمز هندوستان گفت: "برای دفاع از خود در عملیات ضد مانوئیستی هندوستان میشود از نیروی هوایی استفاده شود. اجازه برای این کار در شرایطی خاص داده شده است. ما قادر نیستیم از راکت‌ها و یا تفنگ‌های درونی هلیکوپترها استفاده کنیم و تنها در صورتی مجاز به تلافی کردن هستیم که به ما آتش کنند. به همین جهت ما مسلسل‌هایی در جانب هلیکوپترها نصب کرده ایم که گارد‌های نیروی هوایی هندوستان مسئول استفاده از آنها هستند." باید خیال ما راحت باشد چون از تفنگ‌های نصب شده در درون هلیکوپترهای نیروی هوایی استفاده نکرده و تنها از مسلسل‌های نصب شده در کنار استفاده خواهند کرد.

شاید "شش ماه تا یکی، دو سال،" آن مدت زمان لازم است تا قادر گردند مراکز فرماندهی در بیلاسپور و مرکز هوایی در راجانداگانون برای عملیات ساخته و آماده گشته باشند. و شاید هم تا آن موقع، برای نمایش دادن روحیه ای دمکراتیک دولت در مقابل خشم توده ای کوتاه آمده و تصویب نامه افسپا، یعنی تصویب نامه نیروهای مخصوص نیروهای هوایی را (که به افسرهای خارج از مأموریت اجازه کشتن هنگام شک بردن را داده) در مانپیور، ناگانند، آسام و کشمیر لغو کنند. پس از آن که تشویقات مردم و جشن‌ها به اختتام رسیدند تصویب نامه افسپا آن گونه که وزیر داخلی پیشنهاد کرده و بر مبنای خطوط گزارش جیوان ردی دوباره طرح ریزی گردد (تا در ظاهر انسانی‌تر به نظر آید عین آن که کشنده‌تر عمل کند). سپس حکم تحت عنوانی نوین در سرتاسر کشور انتشار گردد. شاید این به نیروهای مسلح آن معافیت از مجازات شدن در چارچوبی که مردم

کارهای شان را قرار میدهد ارائه گردد تا قادر گردند به نقاطی از هندوستان بروند تا علیه فقیرترین فقرا در هند که صرفاً برای نجات حیات شان مبارزه میکنند بجنگند.

شاید حین آن که رفیق کامالا سعی در شلیک با تپانچه اش برای سقوط کردن هلیکوپتر و یا جت آموزشی میکند آنچنان کشته شود. و یا شاید تا آن زمان وی از تپانچه فارغ التحصیل گشته و به کلاشنیکف (آ کی ۴۷) و یا یک مسلسل سبک که از اسلحه خانه دولتی یا پلیس کشته شده مسلح شده باشد. شاید تا آن زمان رسانه های موجود در دسترس خدمات دولتی قادر گشته باشند که آنها میان ما که هنوز گمراه هستند خبر مرگ او با ملایمت داده شود.



مانیپور در آتش، چهره ای دیگر از دفاع در مانیپور

بنابراین دولت هندوستان با همه شکوه دموکراتیک آن آماده است تا به غارت، چپاول، محاصره کردن و اکنون استقرار قشون نیروهای هوایی نظامی به اعمال "دفاع از خود"، علیه فقیرترین مردمان هند پردازد.

دفاع از خود؛ بعله، عملیات شکار سبز در دفاع از دولتی به کار گرفته میشود که سعی میکند زمین های از دست گرفته شده به وسیله شرکتهای کمونیست پس گیرد.

وقتی که دولت از ارائه دادن دعوت به مذاکرات استفاده میکند تا ماهی را از ته دریا بالا بکشد تا او را به قتل برساند آیا مذاکرات آینده ای دارند؟ آیا هیچکدام از دو طرف علاقه ای به صلح و عدالت دارند؟ یک سؤال مردم آن است که آیا مانوئیست ها به راستی به صلح علاقمند هستند؟ آیا هیچ چیز در سیستم حاضر موجود است که به آنها تقدیم شود تا مانوئیست ها از سرنگونی دولت هندوستان منصرف شوند؟ پاسخ به این سؤال البته روشن است و جواب خیر میباشد. مانوئیست ها باور ندارند که سیستم حاضر بتواند عدالت به بار آورد. مشکل این است که روز به روز تعداد بیشتری از مردم دارند با آنها هم عقیده میشوند. اگر ما در اجتماعی بودیم که در آن غریزه دموکراتیک راستین موجود بود، اجتماعی بود، که در آن مردم عادی احساس میکردند که حداقل امیدی

برای اجرای عدالت موجود است، آنگاه مائونیست ها به یک گروه حاشیه ای جنگ جویان مبدل میشدند که خیلی کم در میان مردم هوادار برایشان یافت میشد.

مجادله دیگر بر آن پایه استوار است که مائونیست ها برای آن خواستار آتش بس هستند که فشار و حرارت را برای مدتی از پشت خود کاهش داده و از زمان برای تجدید سازماندهی و استحکام موقعیت شان استفاده کنند. در مصاحبه اش با نشریه هندو مورخ ۱۴ آوریل ۲۰۱۰ در این مورد صادق بود و گفت: "برای همگان خیلی روشن است که هر دو طرف از شرایط آتش بس استفاده خواهند کرد تا جبهه خودشان را تحکیم سازند." سپس او ادامه داد و گفت که آتش بس، موقت هم که باشد به مردم عادی که در ناحیه جنگی گرفتار هستند فرصت میبخشد.

از آن سو، دولت شدیداً به این جنگ نیازمند است. (نگاهی به نشریه های تجارتي افکنده و ببینید چقدر شدیداً محتاج هستند.) چشمان تجارت جهانی مشغول ایجاد سوراخ در پشت دولت هند هستند. دولت موظف است که کارش را به ثمر برساند. برای آن که نگذارد نقاب از روس صورتش فرو افتد دولت موظف است که از یک سو پیشنهاد مذاکرات ارائه کرده و از سوی دیگر، آنها را تحلیل برده و از زیر خراب کند. کشتن آزاد پیروزی بزرگی بود زیرا که صدائی را که به شکل مخربى معقول به نظر می آمد را ساکت کرد. در این لحظه، مذاکرات صلح از مسیر خارج گشته اند.

نکات فراوانی در رابطه با بحث مربوط به مذاکرات صلح موجود است که افراد را در مورد آن بدگمان سازد. آنچه باید به خاطر داشت این است که برای ما مردم عادى فقدان مذاکرات به معنای جنگی شدید تر میباشد.

طی چند ماه اخیر دولت ده ها هزار سربازان شبه نظامی به درون جنگل ریخته است. مائونیست ها به این حرکات با یک سری حملات و کمین کردن پاسخ داده اند. بیش از ۲۰۰ افسر پلیس کشته شدند. بدن آنها مرتب به خارج از جنگل حمل گشت. جسد پلیس ها را در پرچم ملی پیچیدند، اجساد سوراخ، سوراخ شده، اجساد مائونیست ها که دیگر به جسد انسان شباهت ندارد و در کمان ها تگه، تگه شده، سرشان بریده و سریعاً اعدام شده اند را مثل غنایم شکار با سچ دستها و قوزک پاهایشان به تیرک های بامبو بسته اند. ما هیچ خبری راجع به بدنهای دفن شده در جنگل نداریم. نمایش جنگ از اطراف محاصره شده و به خبرنگاران و مردم فعال اجازه ورود داشته نمیشود. بنابراین اجساد برای شمردن در دسترس نیست.



اجساد افسران نیروی حیوان صفت سی، آر، پی، اف در جنگل دانته وادا عکس از رویتر، منبع، اوت لوک، ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۰

طی بزرگترین حمله در تاریخ، در ۶ آوریل ۲۰۱۰ چریکهای ارتش آزادیخواه مردم علیه گروهان سی، آر، پی، اف کمان گرفته و ۷۶ افسر پلیس را کشتند. حزب یک اعلامیه فاتحانه صادر کرد. هر ارزشی که این عملیات تراژیک داشت، تلویزیون شروع به استفاده از آن کرد. فراخوان به ملت ارائه شد تا این کشتار را محکوم سازند. خیلی از ما برای چنان کاری آمادگی نداشتیم. نه به خاطر آن که کشتار را جشن میگیریم، و مائونیست هم که نیستیم، اما به خاطر آن که ما تصاویر غامض و تیغ داری از عملیات شکار سبز در ذهن داریم. از آنجا که خریدار سهام سریعاً رو به رشد صنعت محکوم کردن نبودیم به ما بر چسب "هواداران تروریست ها" زده شد و عکس های ما همچون جانیان تحت تعقیب مرتب در تلویزیون ها نشان داده شد.

اما آن گروه پلیس ها با ۲۱ کلاشنیکف، ۳۸ تا تپانچه اینساس، هفت عدد اس، ال، آر، شش مسلسل سبک، یک مسلسل ۹ میلیمتری انگلیسی و یک خمپاره ۲ اینچی برای چه در اطراف روستاهای قبایل گشت میزدند؟ مطرح کردن این سؤال امروزه تقریباً مساوی خیانت ملی محسوب میشود.

چند روز پس از عملیات کمین گیری فوق من در پارک اتومبیل دهلی با دو کوماندوی شبه نظامی برخورد کردم که مشغول گپ زدن با یک مشت رانندگان در آن پارک بودند. آنها منتظر بودند که ماشین پارک شده شان که وی آی پی بود از هتل یا رستوران یا ورزشگاه به آنها تحویل داده شود. دید آنها راجع به وضع موجود نه مملو از غصه خوردن بود و نه سرشار از میهن پرستی. خیلی ساده برایشان مثل یک ترازنامه حسابداری بود. داشتند حساب میکردند که چند صد هزار روپیه رشوه خرج آن است که یک فرد شغلی به مثابه نیروهای شبه نظامی بگیرد و چگونه اکثر خانواده ها بدهکاری های عظیم متحمل میشوند تا آن رشوه را پرداخت کنند. آن قرض ها هرگز به سرعت از طریق جزئی حقوق که سرپاز "جوان" میگیرد پس داده نمیشوند. تنها راه برای باز پس دادن آنها کاری ست که افسران پلیس در هند میکنند: تهدید مردم و باج گرفتن از آنها، جار و جنجال راه انداختن، درخواست برای تسویه حساب و معاملات کثیف. (در مورد دانته وادا، به تاراج روستائیان، دزدی پول و جواهرات پرداختند.) اما اگر مرد مذکور زود بمیرد آنگاه وی خانواده اش را با یک دنیا قرض در دنیا به جای خواهد گذاشت. آنها واقف بودند که آن پاداش - غرامت

مطبوعی که برای کشتگان ۶ آوریل اعلام شده بود تنها برای آن بود که شدت اثرات رسوایی را بیشتر کنند. اما هیچگاه قرار نگشت که بابت مرگ هر پلیس در این جنگ کثیف این پاداش دادن به استاندارد تبدیل شود.

تعجب آور نیست که از آن پس پلیس های سی، آر، پی، اف ناحیه جنگی روز به روز برای گشت زدن بی میل تر میشوند. بنا به گزارشاتمی گزارش روزانه آنها در واقع سرهم بندی میشود و آنها را با یک گشت زدن خیالی پر میکنند. شاید دارند کم، کم میفهمند که آنها چیزی جز آشغال نظامی، مواد پر کردن نوک توپ برای جنگ پولداران نیستند. و آنجا هزاران نفر در انتظار هستند تا جای شان را پر کنند.

در یک حمله بزرگ دیگر مانوئیست ها در ۱۷ مه ۲۰۱۰ یک اتوبوس در دانتته وادا را منفجر کردند که طی آن ۴۴ نفر کشته شدند. از آنها، ۱۶ نفر شان افسرهای ویژه پلیس، یعنی در واقع اعضای میلیشیا سالوا جودوم تحت حمایت از دولت بودند. متأسفانه بقیه مردگان آدم های عادی و اکثراً آدیواسی ها بودند. در این رابطه، مانوئیست ها سر سرانه اظهار تأسف کردند که مردم عادی را به قتل رسانده بودند اما، این کارشان مشابه دفاع ضمنی از آبرویشان است که در آن انگار از دولت دارند تقلید میکنند.

ماه گذشته مانوئیست ها چهار افسر پلیس را در ایالت بیهار گروگان گرفته و خواستار آزادی چند تن از رهبران شان از زندان شدند. چند روز بعد طی ماجرای دراماتیک گروگان گیری یکی از پلیس هایی که آدیواسی بود را به قتل رساندند که اسمش لوکاس تته بود. دو روز بعد آنها سه تن دیگر را آزاد کردند. با کشتن یک زندانی در حبس شان مانوئیست ها یک بار دیگر به اهداف شان آسیب وارد کردند. این، یک مثال دیگر از وجود صفت دغل بازی در مکتب اخلاق "خشونت انقلابی"، که ما در مناطق جنگی بیشتر از آن خواهیم دید است که در آن تاکتیک ها صحت و راست گری مردان را نشان داده و دنیا را به جانی بدتر مبدل میسازد.

خیلی از مفسر ها که تحت تاثیر کشتار مردم عادی به دست مانوئیست ها دانتته وادا قرار گرفته بودند در نظر نگرفتند که دقیقاً در همان لحظه که مانوئیست ها اتوبوس را در دانتته وادا منفجر میکردند پلیس چندین دهات در کالینگانگار در ایالت اوریسا و در مالیتوتها و پوتکو در ایالت چهارخند را تحت محاصره قرار داده بودند و به هزاران هزار کسانی که در حال اعتراض به از دست دادن زمین شان به دست شرکتهای تاتاس، جیندالز و پوسکو بودند آتش زدند. محاصره حتی در حال حاضر هم ادامه دارد. به خاطر احاطه ای که پلیس از مناطق کرده اند نمیشود زخمی ها را به بیمارستان منتقل کنند. قطعات ویدیو که در یوتوب قرار داده اند نشان میدهد که پلیس های ضد شورش که در گروه های چند صد نفره جمع شدند در مقابل روستائیان معمولی که برخی شان با تیر و کمان مسلح هستند قرار دارند.

تنها لطفی که عملیات شکار سبز به مردم عادی کرده این است که مسائل را برایشان روشن کرده. امروزه کودکان در روستاها از این موضوع مطلع هستند که پلیس ها برای "کمپانی ها"، کار کرده و عملیات شکار سبز جنگی علیه مانوئیست ها نیست؛ جنگی ست علیه فقرا.

هیچ چیز کوچکی در کار نیست. ما شاهد این هستیم که دمکراسی به جان خودش افتاده و مشغول خوردن اعضای بدن خویش است. و دیر باور مینماید که آن اعضاء بدنش از خورده شدن سرباز میزنند.

از تمام اشکال سیاسی که در طغیان و شورش اخیر دارای نقشی میباشند هیچکدام شان به قدر حزب کمونیست هندوستان (مانوئیست) آنقدر بحث برانگیز نمی باشد. روشن ترین دلیل این است که این سازمان منظره مبارزه مسلحانه به مثابه یگانه راه برای انقلاب را در نظر دارد. کتاب سومانتا

بانرجی به نام *از خواب بیدار شدن ناکسالیری* یکی از جامع ترین مدارک ارانه دهنده جنبش است. این اثر نشان میدهد که در آن سالهای اولیه که ناکسالیت ها بی پروا و وحشیانه خواهان قیام فوری انقلابی برای "نابود ساختن طبقه مخالف"، و منتظر جهش خودبخود توده های مردم بودند. این کتاب به کژواره های خاصی که برای هم ردیف بودن با روابط خارجی سیاسی چین اشاره میکند؛ و اینکه چگونه ناکسالیسم از ایالت به ایالت انتقال یافته و چگونه آن را بیرحمانه خرد کرده و شکست دادند.

خشمی چپ های اورتودوکس و همچنین روشنفکران لیبرال در قبال مانوئیست ها از احساس درونی و تقریباً صوفیانه حفاظت از هندوستان شان بر میخیزد. مثل این است که وقتی آنها با شرایطی روبرو هستند که دارای ظرفیت انقلابی اصیل و واقعی میباشد آنها خود را نادان ارانه کرده و اظهار بی اطلاعی میکنند. دنبال یک دنیا دلیل میگردند که بی خیالی طی کنند. احزاب سیاسی و افرادی که طی ۲۵ سال اخیر هرگز حمایتی از نارمادا باچا او آندولان نکرده و یا برای همبستگی با هیچ یک از جنبش های صلح آمیز مردم در کشورمان راهپیمایی نکرده اند حال ناگهان شروع به اغراق گویی از ساتیاگراتای گاندی و خواص عملیات غیر خشونت آمیز کرده اند. در عین حال، آن برخی از آنها که در چنین مبارزاتی شرکت دارند ممکن است به شدت با مانوئیست ها ناسازگار باشند؛ آنان محتاط و خشمگین هستند، اما به این هم واقف هستند که خودشان در یک مقاومت واحد شرکت دارند.



نمونه چپ های رسمی هندوستان (عکس از آژانس فرانس پرس، در نشریه اوت لوک ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۰)

پیدا کردن این که کدامشان بیشتر از مانوئیست ها بد شان می آید کار سختی ست؛ دولت هند، ارتش متخصصان استراتژیک با آن طبقه متوسط فطرتاً راست گرا و یا، حزب کمونیست هندوستان حزب کمونیست - مارکسیست هند، و چندین تراشه ها و اجزاء مارکسیست-لنینیست های اصیل و یا چپ های لیبرال؛ بحث میان لیست اسامی ست. اورتودوکس ترین شان اصلاً بر این باور نیستند که مانوئیسم اصلاً یک ایسم دیگر باشد (و در مقابل مانوئیست ها کمونیست های پارلمانی را "فاشیست اجتماعی و اقتصاد گرا - یعنی آنان که از زیر انقلاب کردن در میروند نام نهاده اند.)

هر فرقه یا حزبی تصور میکند که یگانه حزب یا دستگاه سیاسی اصیل مارکسیست انقلابی ست. هر کدام فکر میکنند که تفسیر غلط از تنوری کمونیسم به دست دیگران صورت گرفته و تاریخ را

درست درک نکرده اند. هر کس که از اعضای حامل کارت عضویت یکی از احزاب یا گروه ها نباشد قادر خواهد بود که درک نماید که نه هیچ کدام از آن سازمان ها کاملاً اشتباه فکر میکنند و نه هیچکدام کاملاً درست سخن نمی گویند. اما انشعابات تلخی که با اختلافات درون فرقه های مذهبی و دینی تفاوت زیادی ندارد نتیجه طبیعی دنبال کردن خطوط سیاسی مورد نظر همه احزاب کمونیست است. بنابراین آنها در یک استخر سرشار از اهانت کردن و اتهام زدن که به انقلابات روسیه و چین و مباحثه های جدی میان لنین، تروتسکی و استالین، تا کتاب سرخ صدر مانو باز گردانده و هر یکی با دیگری لگد میزند. آنها به یکدیگر اتهام "اجرای نادرست مارکسیسم، لنینیسم، اندیشه مانو" وارد میکنند انگار که نوعی کرم است که در جای غلط مالیده باشید. (نوشته ی قبلی ام، راه رفتن با رفقا درست در وسط چنین مباحث و جدالی افتاد و به قدر کافی اهانت های مضحک ارائه دادند که ارزش آن را دارد که در جزوه ای مستقل ارائه گردد.)

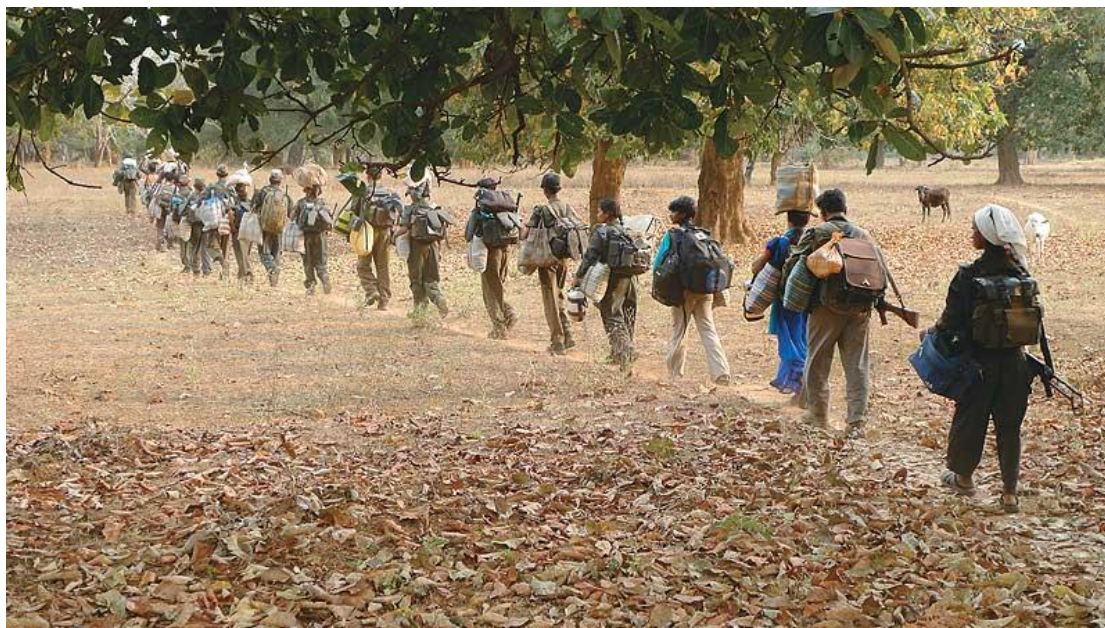
سویا بحث آن که آیا باید وارد سیاست های انتخاباتی شد یا خیر، اختلافات عمده موجود میان طیف های مختلف کمونیسم در هندوستان برین نکته استوار است که آیا شرایط کشور برای داشتن یک انقلاب مناسب هست یا خیر؛ آیا چمن زار به آن گونه که مانو در چین اعلان کرده بود برای آتش گرفتن آمادگی دارد و یا هنوز برای این که با یک جرعه مشتعل شود هنوز خیلی خیس است؟ مشکل از این واقعیت ناشی است که هندوستان در عین حال در چندین سده تاریخی باقی مانده بنا برین آن را با یک چمن زار وسیع و گسترده در زمینه اجتماعی و سیاسی قیاس کردن اشتباه است. بلکه شاید برای زندگی جانداران از محیط سالم طبیعی سخن گفتن بهتر باشد. توافق کامل یافتن برای زمان انقلاب احتمالاً غیر ممکن است. بنابراین هر کسی طبل خودش را برای رژه رفتن میزند. حزب کمونیست هند و حزب کمونیست مارکسیست هندوستان کمابیش انقلاب را به زندگی پس از مرگ موکول کرده اند. برای مؤسس حرکت ناکسلایت، رفیق چارو ماجومدار سی سال پیش باید روی میداد. گامپاتی - رفیق صدر حاضر مانوئیست ها می گوید ۵۰ سال دیگر باید طور بکشد.

حالا که ۴۰ سال از شورش ناکسالبری گذشته، هنوز هم ضدیت چپ پارلمان با مانوئیست ها همان بحث گذشته است. یعنی از آن به اصطلاح بیماری بچگی لنین رنج میبرند و به جای سیاست عام، نظامی عمل میکنند که باعث نمیگردد یک پرولتاریا ی انقلابی راستین ساخته شود. مثل این باشد که این ها از طبقه کارگر شهری نفرت داشته و حاصل ساختار ایدئولوژیکی شان این است که مثل قورباغه آنها سوار مردم بیگناه (یعنی بدوی) بومی ساکن جنگل میشوند و به دیدگاه مارکسیست های اورتودوکس هیچ ظرفیت انقلابی در آن پیدا نمیشود. (این جزوه جای آن نیست که حالا بگویم که قبل از اینکه بشود به آنها انقلابی خطاب شود اول باید مردم اجرت گرفته و غلام سیستم صنعتی شوند.)

این اتهام که مانوئیست ها به جنبش کارگری شهری، جنبش نجس ها، مبارزات کارگران و کشاورزان خارج از جنگل مربوط نیستند صحیح است. بدون شک سیاست های نظامی مانوئیست ها تقریباً به طور کامل عملکرد شان را در جاهایی که پوشش جنگلی نباشد غیرممکن میسازند؛ با این همه، در همان سطح میشود بگوئیم که برای دوام شان احزاب کمونیست عمده در سطح عام چنان ایدئولوژی شان را تقلیل دادند که دیگر با احزاب بورژوای فرق زیادی ندارند. همچنین میتوان گفت دلیل آن که فرقه های کوچکتر خود را کمتر فروخته اند از آن ناشی میشود که آنها هیچ خطری متوجه هیچکس نکرده اند.

هرچه قدر هم که دست آورد ها یا خرابکاری های شان به مثابه احزاب بورژوای باشد اما امروزه کمتر کسی لغت انقلابی را به حزب کمونیست هند و حزب کمونیست هند - مارکسیست ربط میدهد. (حزب کمونیست هند در حال حاضر کمی رل در مبارزه علیه کمپانی های معدنی در ایالت اوریسایا میفایا میکند.) اما حتی در ناحیه های انتخابی شان نمیتوانند ادعا کنند که خدمت بزرگی به پرولتاریا - که آنها مدعی نمایندگی شان هستند - کرده باشند. سویا سنگرهای شان در کیرالا و بنگال غربی که در آنجاها نیز هر دودر حال از دست دادن تسلط شان هستند آنها حضور خیلی ناچیز در نقطه های

دیگر کشور - چه در شهر، دهات، جنگل یا مناطق مسطح دارند. شوراهاى صنفى شان را عملاً زیر خاک کفن کرده اند. در برابر بیکارى وسیع و از بین رفتن نیروى کارگرى به وسیله ماشینی شدن کار و سیاست های اقتصادی نوین بی اثر بوده و در جلوگیری از بی حاصل کردن حقوق کارگرى شکست خورده و، خود را تقریباً به طور کامل از اجتماعات آدیواسی - بومیان اصیل هندوستان - و دالیت ها - نجس های مذهب هندو بیگانه ساختند. در کیرالا بسیاری می توانند بگویند که کارشان از احزاب سیاسی دیگر بهتر بوده، اما سی سال حکومت شان در بنگال غربی ایالت را تخریب کرده. سرکوبی که در نان دیگ رام و سینگور کرده و اکنون آن را متوجه مردم آدیواسی جنگل محل احتمالاً آنها را برای چند سالی از قدرت محروم کنند (یعنی هر چقدر طول کشد تا ماماتا بنرجی ثابت کند که او مجرای بار بردن برای امید هایشان نمیباشد).



کادرهای همگام

مائونیست در جنگل های دانته و ادار

ولی سوای ردیف کردن گناه های آنان باید گفت که نابودی احزاب کمونیست متداول چیزی نیست که برایش جشن بگیرند، مگر آنکه وفات شان راه و مسیر را برای ایجاد جنبش واقعی و حیاتی تری در هندوستان به ارمغان آرد.

مائونیست ها (در شکل فعلی شان و ظهور های قبلی شان) مسیر و اهداف سیاسی متفاوتی داشته و دارند. همواره توزیع دوباره زمین - به زور اگر لازم باشد - محور اصلی فعالیت سیاسی شان بوده. با این همه تلاش شان کاملاً شکست خورده است. اما جان دادن هزاران نفر از کادرهای شان - به علاوه مردم عادی - بی عدالتی های ساختی اجتماع هند را روشن ساخت. به خاطر هیچی چیز دیگر که نباشد، از زمان جنبش تلانگانا که به شکلی پیشرو قیام در ناکسالبری بود، جنبش ناکسالیت با همه کاستی هایش در باره تحت استثمار بودن و میل دریافت احترام در برخی از عمیق ترین اجتماعات تحت ستم همچون اخگر خشم و غضب درخشید. در بنگال غربی این به عملیات بارگا (بارگادار سهم بردن و پخش کردن معنی میدهد) منجر گشته و در ابعادی کمتر در آندهرا پرادش شرمساری دولت را به اجرای مقداری اصلاحات ارضی سوق داد. حتی امروزه، سراسر وراجی در رابطه با "پیشرفت نا متناسب و استثمار" کردن سرزمین قبیله ها به دست نخست وزیر، برنامه های دولت برای انتقال بودجه های مدیریت مشترک جنگلی از وزارت جنگل به گرام پانچایات ها، اعلان کمیسیون برنامه ریزی که ۱۴۰۰۰ کرور (۱۴۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰) روپیه برای توسعه قبیله ای اختصاص میدهد یک استراتژی ست که مائونیست های "تهدید آمیز" به مبارزه کشیده

گردد. اگر آن بودجه ها واقعاً در راستای منافع اجتماع مردم آدیواسی - بومیان اصلی هندوستان - مصرف گردد به جای آنکه کسی در وسط راه به شکلی آن را به درک حاصل نکند آنگاه به راستی این عناصر "تهدید آمیز" مقداری آبرو به دست خواهد آورد. با وجود این که مانوئیست ها عملاً هیچ حضور سیاسی خارج از مناطق جنگلی ندارند، اما هواداری روز افزون در اذهان مردم به عنوان حزبی که در برابر قلدری و ارباب دولت بر علیه مردم فقیر قیام کرده اند شناخته میشوند. اگر عملیات شکار سبز عاقبت نه به مثابه شبه سنتی و رسمی و بلکه به عنوان جنگ آشکاری شکل گیرد، اگر کشتار تعداد عظیم آدیواسی ها آغاز گردد، شعله آن هواداری ابعاد غیر منتظره ای خواهد یافت.

میان جدی ترین اتهاماتی که علیه مانوئیست ها وارد کرده اند مدعی هستند که رهبران مانوئیست دارای منافع اقتصادی در فقیر و بیسواد نگاه داشتن مردم هستند تا قادر گردند بر آنها مسلط بوده و باقی بمانند. منتقدین میپرسند که پس از ۳۰ سال فعالیت در مناطقی همچون جنگل دانداکارنیا آنها هنوز به گردش مدارس و کلینیک های درمانی نمی پردازند، چرا سد برای آب نگه داشتن و کشاورزی پیشرفته نسازند و به چه دلیل مردم هنوز از سوء تغذیه و مالاریا میمیرند؟ سؤالات خوبی هستند اما این واقعیت را که سازمانی قدغن هستند که اعضای آن - حتی اگر معلم یا دکتر باشند میشود به آنها در دم شلیک شود را در نظر نمی گیرند. مفید تر خواهد بود همان سؤالات را متوجه دولت هندوستان کنند که اگر به کارهای خیر بپردازند آنچنان تحت تهدید قرار نمی گیرند. چرا در مناطق قبیله ای که تحت تجاوزات، تاراج و تاخت و تاز مانوئیست ها قرار نمی گیرند نیز خبری از سد آب برای کشاورزی، مدارس و بیمارستان ها نیست؟ چرا مردم ایالت جهاتیسگاره از چنان سوء تغذیه ی شدیدی قرار میگیرند که به خاطر تأثیرات آن بر سیستم مقاومت بدنی دکترها شروع کرده اند نام "ایدز تغذیه"، به چنان سوء تغذیه ای نهاده اند؟

در همان فصل سانسور شده گزارش پانچایاتی راج (وزارت گردش روستاها) آجای دانه کار و چیتانگادا چاودهوری (که به هیچ وجه هوادار مانوئیست ها نبوده و به ایدنولوژی حزب مانوئیست "حیوانی و بدگمان" نامیده اند نوشته اند:

"بنابراین امروزه مانوئیست ها دارای تأثیرات دوگانه در زمین مناطق پسا میباشند. به کمک تفنگ هایشان برای حکومت در سطح روستا، حومه و ناحیه مقداری ترس تولید میکنند. نتیجتاً آنها روستائیان را از بی قدرتی شان در برابر مسامحه یا تخطی از قوانین حراستی شان همچون قوانینی همچون پسا در می آورند؛ فرضاً وقتی یک تالاتی را که در اجرای وظایفی که تصویب نامه حقوق در جنگل رشوه مطالبه میکند و یا بازرگانی که برای محصولات کاری اهالی جنگل مبلغ استثماری پرداخت میکند و یا کنتراکت چی که از حداقل دستمزد دادن سر باز میزند روستائیان با جرأت بیشتری می ایستند. حزب همچنین بی اندازه در کارهای پیشرفتی مناطق روستایی مثل بسیج کارگران برای تالاب و حوض درست کردن در کشتزار، برداشت خرمن حاصل از آب باران، و کارهای حفاظت از زمین در منطقه دانداکارنیا فعال بوده که در رابطه با آن روستائیان شهادت داده و تصدیق کرده اند که این خدمات محصولات شان را و امنیت تغذیه ای شان را بهبود بخشیده اند."

هفته نامه اقتصادی و سیاسی، کاوستاو بانرجی و پارتا ساها در تجزیه و تحلیل تجربی شان در ۲۰۰ ناحیه های تحت تاثیر مانوئیست ها در اوریسا، جهاتیسگاره و چهارخند راجع به نگر - طرح تضمین شغلی روستائی ملی - گفته اند:

"بازدید از منطقه آشکار ساخت که اتهام آن که مانوئیست ها برنامه های پیشرفتی را مانع میشوند پایه چندان ندارد. در واقع، در راستای طرح تضمین شغلی روستائی ملی باستار نسبت به برخی از مناطق دیگر خیلی بهتر است... و علاوه بر آن، مبارزات برای درآمد بهتر و ریشه اجرایی کردن حداقل درآمد را میتوان در مبارزات تحت رهبری مانوئیست ها در منطقه یافت. یک نتیجه واضح که ما با آن برخورد داشتیم دو برابر شدن درآمد برای تولید کنندگان برگ تندو (که برای نوعی سیگار مخصوص هندی تولید میشود) در اغلب مناطق فعالیت مانوئیست ها بود. همچنین مانوئیست ها به

تشویق برای اجرای ممیزی اجتماعی مشغول هستند زیرا این یاری میرساند تا نوع جدیدی از فعالیت دموکراتیک که تا به حال هرگز در هندوستان دیده نشده به اجرا رسد.

در میان بسیاری از بحث‌ها در بارهٔ مانوئیست‌ها یک بحث قدیمی وجود دارد؛ بحث راجع به تمایل شکل دادن توده‌ها با رئیس‌بازی - در این مورد مردم آدیواسی صدق میکند - که یک مشت تبهکارهای "از خارج"، آنها را به مثابه ایل و تبار کم هوش تحت کنترل کامل قرار دهند. یک پروفیسور دانشگاه که در اتهام بستن به مانوئیست‌ها معروفیت دارد رهبران حزب مانوئیست را متهم کرد که انگل‌هایی هستند که مشغول شکار آدیواسی‌های فقیر میباشند. برای تقویت ادعای خود او به قیاس کردن کمبود پیشرفت در جنگل دانداکارنیا به موفقیت موجود در کیرالا پرداخت. پس از آنکه اشاره کرد که رهبران غیر آدیواسی همه‌شان آدمهایی ترسو هستند که "در امنیت جنگل پنهان میشوند"، او از کلیهٔ چریک‌های مانوئیست آدیواسی و میلیشیای روستایی در خواست که در برابر یک هیئت فعالین طبقهٔ متوسط پیرو خط‌گاندی (که او افراش را انتخاب کند) تسلیم گردند. او میخواست رهبران غیر آدیواسی به خاطر جنایت‌های شان در جنگ دادگاهی شوند. ولی او روشن نکرد که چرا غیر آدیواسی‌های پیرو خط‌گاندی قابل قبول محسوب گشته ولی مانوئیست‌های غیر آدیواسی قابل قبول نیستند. یک چیزی در این جریان که مردم عادی فاقد قابلیت برای در نظر گرفتن احتمالات و تصمیم گرفتن برای خودشان نیستند واقعاً اشتباه بوده و نگران کننده است.

مثلاً در اوریسای یک سری مبارزات گوناگون به دست جنبش‌های مقاومت غیر مسلح صورت میگیرد که غالباً دارای تفاوت‌های شدید با یکدیگر هستند. ولی آنها در کل با هم قادر شده‌اند که موقتاً برخی شرکت‌های بزرگ مثلاً شرکت (اتوموبیل سازی) تاتاس در کالینگانگار، پوسکو در جاگاتسینگپور، ودانتا در نیامگیری را از شروع و پرداختن به پروژه‌های شان باز دارند. بر خلاف باستار که آنها ناحیه را کنترل کرده و سنگر بندی قوی ایجاد کرده‌اند اما مانوئیست‌ها از اوریسای تنها همچون دهلیزی که جوخه‌هایشان از آن مسیر بگذرد استفاده میکنند. حین آن که نیروهای امنیتی سرکوب را افزایش داده و بیشتر به مناطق مردم نزدیک میشوند، آن جنبش‌های اوریسای بایستی خیلی جدی راجع به منافع و ضرر‌های شرکت داده مانوئیست‌ها در مبارزات شان فکر کنند. آیا پس از انجام یک "عملیات"، جوخه‌های مسلح مانوئیست‌ها باقی مانده و با سرکوب‌های دولت به دنبال آن مبارزه خواهند کرد؟ یا آنها عقب نشینی کرده و مردم غیر مسلح را تنها رها کرده تا خودشان با تروریسم پلیس دست و پنجه نرم کنند؟ فعالان و مردم عادی به اتهام پوچ مانوئیست بودن به زندان می‌افتند. بسیاری شان با خونسردی کشته شده‌اند. اما رقص پر اضطرابی هنوز میان جنبش‌های مقاومت غیر مسلح و حزب کمونیست هندوستان (مانوئیست) ادامه می‌یابد.

در مواردی حزب دست به حرکات نا مسئولانه ای دست زده که نتایج مخوفی برای مردم عادی داشته است. در سال ۲۰۰۶ که اجتماعات دالیت‌ها و آدیواسی‌ها تحت فشار شدید در حوزه کاندھامال قرار داشتند، مانوئیست‌ها به لاکسماتاندا ساراسواتی، رهبر یک گروه فاشیست مبلغ دین هندو که میان آدیواسی‌ها فعال میکنند تا آنها را "به دین هندو باز گردانند"، ویشوا هندو پاریشاد (وی، اچ، پی) تیراندازی کرده و او را کشتند. پس از این جنایت، قبایل کاندھا که همان دوران به تازگی به دین هندویسم پیوسته بودند ترغیب گشتند تا به وحشیگری و حرکات دیوانه‌وار بپردازند. حدود ۴۰۰ روستا تحت تشنج خشونت ضد مسیحی قرار گرفتند. پنجاه و چهار پاننا دالیت مسیحی (نجس‌هایی که برای رها شدن از سیستم کاستی مسیحی میشوند - مترجم) به قتل رسیده، بیش از ۲۰۰ کلیسا به آتش کشیده شده و ده‌ها هزار تایشان مجبور شدند از خانه‌هایشان فرار کنند. بسیاری شان هنوز هم در کمپ‌هایی زندگی کرده و قادر به بازگشتن به روستای شان نیستند. یک جریان اندکی متفاوت که شرایطی خطرناک به همان اندازه در ناحیه‌های نارایاتپاتا و کوراپوت ایجاد میکند بدین ترتیب است؛ در این ناحیه‌ها سازمان چاسی مولیا آدیواسی سنگ (که پلیس ادعا میکند که یک صف پیش مانوئیستی میباشد)، در حال مبارزه هستند تا قطعات زمین‌ها که به شکلی غیر قانونی به وسیلهٔ آنان که پول قرض میدهند و دلالتان مشروبات الکلی (که اکثرشان دالیت، یعنی نجس هستند) از آنها به زور ضبط شده بود به آنها پس داده شود. این ناحیه‌ها تحت فشار ترور پلیسی قرار

دارند که صد ها آدیواسی ها را در زندان کوراپوت انداخته و هزاران نفر شان در جنگل زندگی کرده و از بازگشتن به خانه هایشان میترسند.

ممکن نیست که مردمی که در شرایطی این چنین زندگی میکنند یک دفعه به سادگی از یک مشت افراد با یک ایدئولوژی که به ناگهان ظهور کرده و تفنگ هایشان را در دست تکان میدهند آموزش و راهنمایی دریافت کنند. آن مردم لازم دارند که برای تصمیم گیری درباره اینکه چه استراتژی در پیش گیرند بایستی یک عالمه مطالب را در نظر داشته و مراعات کند: تاریخ مبارزه، طبیعت سرکوب، نیاز شدید در مقطع حاضر و چشم انداز از اوضاعی که مبارزه شان در آن بروز میکند. تصمیم بابت آن که دنباله روی کار گاندی باشند و یا مانوئیست شوند، جنگجو باشند یا صلح طلب و یا مرکبی از هر دو آنها (مثل ناندیگرام) که چنین تصمیم گیری لزوماً همواره بر اساس اخلاق یا ایدئولوژی نخواهد بود. اغلب، تصمیم تاکتیکی ست. برای مثال گاندین ساتیاگراها نوعی تناثر سیاسی ست، که لازمه آن برای مؤثر واقع شدن یک سری بینندگان یا شنوندگان موافق و همدرد هست که در میان روستائیان در عمق جنگل پیدا نمیشود. وقتی که یک نیروی ۸۰۰ نفره از پلیس کمربند محاصره ای در اطراف یک روستا در شب ایجاد کرده و شروع به سوزاندن خانه ها و کشتن مردم بکند آیا از اعتصاب غذا کردن چیزی عاید میشود؟ (آیا مردم گرسنه و رو به مرگ قادر به اعتصاب غذا هست؟ و آیا وقتی که تلویزیونی در کار نباشد اعتصابات غذا مؤثر واقع میشوند؟ به همان شکل، جنگ چریکی یک استراتژی ست که از عهده روستاهایی که در مناطق مسطح و فاقد پوشش برای عقب نشینی تاکتیکی هستند بر نمی آید. خوشبختانه مردم قادر هستند که از خطوط ایدئولوژیکی عبور کنند؛ گاندی وار بودن در جانتار مانتار، در مناطق مسطح جنگ طلب و در جنگل ها مبارزان چریک شدن بدون لزوماً رنج بردن از بحران هویت از شان بر می آید. قوت شورش و طغیان در هندوستان از همین خصلت گوناگونی آن بر میخیزد، نه از یکنواخت بودن.

از آن جا که دولت تعریف از "مانوئیست" بودن را گسترش داده تا هر کسی که مخالف دولت باشد را انگ بزند، این که مانوئیست ها در وسط صحنه هستند تعجب آور نیست. با این همه، سختی نظری شان، معروفیت شان در تن ندادن به داشتن اختلاف عقیده، کار کردن با اشکال سیاسی دیگر و، مهمتر از همه، پندار مصمم نظامی شان آنها را کوچک تر از آن میکند که جفت چکمه های عظیمی را که امروزه ارائه میشود پر کنند.

(آنکه که در جنگل با رفیق روپی ملاقات کردم، اولین کاری که آن متخصص تکنیک پس از سلام کردن انجام داد یک سؤال کردن بود، که در رابطه با مصاحبه ام پس از حمله مانوئیست ها به رانی بودیلی، یک مدرسه دخترانه در دانتته وادا که به یک کمپ پلیس تبدیل شده بود. بیش از ۵۰ تا پلیس و افسران ویژه پلیس کشته شدند. میگفت، خوشحال بودیم که شما از محکوم کردن حمله مان به رانی بودیلی خودداری کردی، اما سپس در همان مصاحبه، شما گفتی که اگر هر زمان مانوئیست ها به قدرت برسند اولین کسی که می کشند شما خواهی بود. چرا این رو گفتی؟ چرا فکر میکنی اون جوری هستیم؟ مشغول تهیه پاسخ طولانی بودم که آنگاه حواسمان پرت شد. احتمالاً برایش شروع میکردم از اعمال تصفیه ای که استالین کرد که در آن میلیون ها نفر از مردم عادی و تقریباً نیمی از ۷۵۰۰۰ نفر افسرهای ارتش سرخ یا زندانی و یا کشته شدند و ۹۸ نفر از ۱۳۹ تن اعضاء کمیته مرکزی (حزب کمونیست شوروی - مترجم) دستگیر شده و یا غیب گشتند و سپس به بهای عظیمی که مردم چین برای جهش بزرگ به پیش، و انقلاب فرهنگی اش پرداخت کرده اند و احتمالاً بحث را به واقعه پدامالاپورام در آندرها پردازش ختم میکردم که در آن طی ظهور کردن قبلی شان به عنوان حزب جنگ مردم، مانوئیست ها سارپانچ روستا را به قتل رسانده و به زنان فعالی که از حکم شان برای تحریم کردن انتخابات سر باز زدند حمله کردند.)



برای کی؟ آیا آلومینیوم مال صنایع نظامی کشورهای دیگر است؟

به سوال که برگردیم می‌خواهیم بدانیم چه کسی می‌تواند آن جفت پوتین های بزرگ را پا کند؟ شاید تنها یک جفت پا کافی نبوده و نیابستی کافی محسوب گردد. برخی اوقات به نظر می‌رسد که آنها که تصویری رادیکال از دنیای نوین تر و بهتر دارند فاقد پولادی هستند که در قبال حمله نظامی مقاومت کرده و آنهایی که پولاد را دارا هستند فاقد آن تصویر هستند.

در حال حاضر، در برابر حمله کارتل استخراج معدن و شرکتهای زیر بنایی به سرزمین های بومیان آدیواسی مانوئیست ها جنگجو ترین سر پهنای نوار جنبش های مقاومتی هستند. اما شاید آن که حزب کمونیست هند (مانوئیست) در اصول دارای اندیشه راجع به "پیشرفت"، و محیط هستند نتیجه گیری زیاد از حدی باشد. (یک علامت اطمینان بخش راجع به شان حاکی از آن است که آنها با هوشیاری گفته اند که علیه ساختن سد های بزرگ هستند. اگر معنای این گفته به راستی همان است که به نظر می آید، آن به تنهایی در راستای مدل پیشرفتی به شدت متفاوتی هدایت خواهد شد.) برای حزبی سیاسی که عموماً به عنوان حزبی که به عنوان مخالف یورش استخراج معدنی شناخته شده، خط مشی (و سیاست) مانوئیست ها در قبال استخراج معدنی خط خطی باقی مانده است. در چندین جا که مردم بر علیه شرکتهای معدنی مبارزه میکنند پافشاری میکنند که مانوئیست ها بی میل نیستند که به پروژه های زیر بنایی مربوط به کار معادن تا وقتی که به آنها پول حمایت داده میشود اجازه دهند ادامه یابند. آنچه از مصاحبات و اعلامیه هایی که رهبران ارشد شان بر میخیزد حاکی از آن است که نهایت گرایش شان حاکی از آن است که میگویند: "ما کار بهتری خواهیم کرد." آنها وعده های مبهمی در باره ایجاد معدن کاری که برای طبیعت قابل تحمل باشد داده و حق امتیازات بیشتر، یافتن زیست گاه های بهتری برای آنان که زمین شان را از دست خواهند داد و سهم های بهتری برای مردم بومی زمین ها وعده میدهند. (در همین راستا، وزیر فعلی مسئول کاوش و استخراج معدنی در پارلمان برخاسته و وعده داد که ۲۶٪ از "منافع" استخراج معدن به "پیشرفت و توسعه قبیله ای" اختصاص خواهد یافت؛ در آخور شان چه عشقی خوکها خواهند کرد!)

اما گذارید نگاهی گذرا به کشش درخشان در نوار استخراج معدنی که در آن چندین هزار میلیارد دلار باکسایت وجود دارد. هیچ راه متناسب با محیط زیست موجود نیست که باکسایت خارج شده از

معدن را به آلومینیوم تبدیل ساخت. این فرآیند بسیار زهرآگین است که اکثر کشورهای غربی آن را از محیط های خاک خودشان به خارج می فرستند. برای تولید یک تن آلومینیوم به شش تن باکسایت و بیش از یک هزار تن آب و مقدار زیادی برق نیاز است. برای آن مقدار آب و برق شما به سد های عظیمی احتیاج دارید که همانطور که واقع هستیم هر کدام شان دوره مخرب شان را طی خواهند کرد. آخرین سؤال و سؤال اصلی آن است که آلومینیوم میخوایم چیکار؟ به کجا ختم میشود؟ آلومینیوم عنصر عمده صنعت اسلحه سازی - اسلحه زادی کشورهای دیگر است. کدام سیاست در استخراج آن در پیش خواهند گرفت که محیط زیست را خراب نکند؟ فقط در سطح بحث بیابید تصور کنیم که کنترل آن دهلیز سرخ - یعنی مناطق هندوستان سرخ هندوستان، سرزمین قبيله هار را که سرشار از اورانیوم، باکسایت، سنگ آهک، دولومایت، زغال سنگ، قلع، گرانیت و سنگ مرمر هست را به حزب مانوئیست تحویل دهند؛ سیاست و حکومت را چگونه میگردانند؟ آیا مواد کانی را برای بازار استخراج میکنند تا درآمد داشته، شالوده را ساخته و عملیات شان را گسترش میدهند؟ و یا شاید تنها به اندازه نیاز اساسی مردم استخراج خواهند کرد؟ چگونه یک نیاز اساسی تعریف میشود؟ برای مثال تحت یک دولت مانوئیستی کشور آیا سلاح های اتمی یک نیاز اساسی حساب خواهد شد؟

قضاوت بر اساس آنچه در روسیه و چین و حتی ویتنام رویداد، رویای اجتماعات کمونیست و سرمایه داری دارای دی ان ای DNA واحدی هستند. پس از انقلاب شان، پس از ساختن آن اجتماعات سوسیالیستی که برای ایجاد شان میلیون ها کارگران و دهقان ها جان داده اند، اکنون هر دو آن کشورها دارای اقتصاد سرمایه داری لجام گسیخته گشته اند. برای آنها نیز، قابلیت مصرف مقیاس پیشرفت محسوب گشته است. برای این گونه "پیشرفت"، شما به صنعت احتیاج دارید. برای تغذیه صنعت به یک عرضه ثابت و مدام مواد خام نیاز است. لازمه آن سدها، معادن، تسلط، مستعمرات و جنگ نیاز است. قدرت های قدیم در حال افول بوده، جدید ها در حال ظهور هستند. داستان همان بوده، کاراکتر ها عوض شده، کشورهای ثروتمند به غارت کردن از کشورهای فقیر میپردازند. دیروز اروپا و امریکا بود، امروز هند و چین است. شاید فردا آفریقا خواهد بود. آیا فردایی در کار خواهد بود؟ گر چه احتمالاً برای چنین سؤالی دیگر خیلی دیر شده، اما امید با منطق کار زیادی ندارد.

آیا اول قضیه ممکن است که برای مرگ اجتناب ناپذیر سیاره که اکنون در حال وقوع است یک آلترناتیو از پندار آنها که این بحران را به وجود آورده اند بیرون آید؟ بعید به نظر میرسد. اگر یک آلترناتیو در کار باشد، از مردم و محل هایی بر خواهد خاست که در برابر شهوت استیلای سرمایه داری و امپریالیسم مقاومت کردند، نه آنها که در آن زندانی شده اند.

اینجا در هندوستان، حتی در قلب تمام این خشونت و حرص و طمع، هنوز یک دنیا امید موجود است. اگر کسی بتواند چنان کند، ما قادر خواهیم بود که چنان کنیم. ما هنوز جمعیتی داریم که به وسیله رویای مصرف کننده گان تحت استعمار قرار نگرفته است. ما یک سنت زنده داریم که در آن کسانی که برای رویای گاندی در باره خود مختاری و اتکا بر خود و برای ایده های سوسیالیستی مساوات بشری و عدالت اجتماعی مبارزه کرده اند. همچنین دیدگاه آبدکار هم موجود است که دیدهای گاندی و همچنین سوسیالیسم را به طور جدی به مبارزه کشانده است. ما دارای تماشایی ترین انتلاف جنبش های مقاومت با تجربه، درک و رویا هستیم.

مهمتر از همه جمعیت حدود ۱۰۰ میلیون مردم آدیواسی در هند زنده باقی مانده اند. آنها کسانی هستند که هنوز هم به اسرار زندگی خود متکی واقع هستند. اگر آنها ناپدید گردند آن اسرار را هم با خود به دور خواهند برد. جنگ هایی همچون عملیات شکار سبز آنها را از بین خواهد برد. بنابراین پیروزی آنها که دنباله رو چنین جنگ هایی هستند در درون خود حاوی بذر نابودی نه فقط برای آدیواسی ها، بلکه عاقبت همه نژاد بشری خواهد بود. به همین دلیل است که جنگ در هند مرکزی

اهمیت بسیار زیادی دارد. و به همین دلیل است که ما به یک گفتگوی فوری بین کلیه آن نیروهای سیاسی که در برابر این جنگ مقاومت میکنند محتاج هستیم.

سرمایه داری امروزه مجبور است که با وجود اجتماعات غیر سرمایه داری در وسط خودش مدارا کرده و به محدودیت تلاش هایش برای غلبه اعتراف کند؛ روزی که تصدیق کند که تامین مواد خام برایش ابدی نیست روزی ست که تغییرات پیش خواهند آمد. اگر هیچ امیدی برای دنیا در کار باشد، آن امید در محیط و اطاق های کنفرانس و جلسات درباره تغییرات در آب و هوا و یا شهرهای با ساختمان های بلند یافت نمیشود. آن امید در سطح پائین روی زمین، با بازوانش مردمی را در آغوش گرفته که هر روزه برای حفظ جنگل هایشان، کوه ها و رودخانه هایشان میجنگند؛ زیرا آنها واقف هستند که آن جنگل ها، کوه ها و رودخانه ها از آنها محافظت میکند.

اولین گام برای ایجاد تصویری نوین از دنیایی که به شدت در جهت غلط رفته دست برداشتن از نابود کردن آن انسانهایی هستند که دارای پندار و تصور متفاوتی هستند، پنداری که هم از سرمایه داری خارج است هم از کمونیسم. پنداری که دارای درکی سرتاسر متفاوت از عوامل ایجاد کننده شادی و اجرا و تکمیل شدن میباشد. برای به دست آوردن این زمینه فلسفی لازم است که مقداری فضا برای بقای آنها داده شود که به نظر مشغول نگهداری از گذشته هستند اما در واقعیت میتوانند راهنمای آینده ما باشند. برای انجام این کار ما باید از فرمانروا های مان سؤال کنیم: آیا میتوانید آب را در رودخانه باقی گذارید؟ و درختان را در جنگل؟ آیا میتوانید باکسایت را در کوهستان رها سازید؟

اگر بگویند قادر نیستند، آنگاه بهتر است از وعظ کردن اخلاق برای قربانیان جنگهای شان دست بردارند.